

امنیت نرم و چهره ژانوسی رسانه‌ها

نوشته

مهسا ماه‌پیشانیان*

چکیده

با پایان یافتن رویارویی ایدئولوژیک میان دو اردوگاه متعارض شرق و غرب پس از پایان جنگ سرد، و اهمیت یافتن تضادهای هویتی و فرهنگی به همراه کاربرد بیشتر جنگ نرم پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در منطق امپریالیستی ایالات متحده آمریکا برای مقابله با جهان اسلام، مفاهیم امنیت ملی نیز تغییرات مهمی پیدا کرد. بنابراین، از این پس تأکید بر افزایش قدرت فرهنگی و هویتی به عنوان مبنای اساسی برای قدرت ملی و پیروزی در جبهه «جنگ نرم» مطرح شد. در این میان سرمایه اجتماعی نقش بسیار مهمی در افزایش «قدرت نرم» یک کشور بازی می‌کند. ایران نیز امروزه به لحاظ وسعت سرزمینی، کمیت جمعیت، کیفیت نیروی انسانی، امکانات نظامی، منابع طبیعی سرشار و موقعیت جغرافیایی ممتاز در منطقه خاورمیانه و سرزمین مرکزی نظام بین‌الملل به قدرتی کم‌نظیر تبدیل شده که از دید کارشناسان سیاسی کشورهای غربی و رژیم صهیونیستی دیگر نمی‌توان با یورش نظامی و جنگ سخت با آن مقابله کرد بلکه تنها راه مقابله با نظام جمهوری اسلامی پی‌گیری سازوکارهای جنگ نرم است. در این میان رژیم صهیونیستی و آمریکا با ترکیبی از مکانیسم‌های جنگ نرم و رویکردهای تقابل‌گرایانه سعی در مقابله با ایران از طریق تفرقه‌افکنی و شکل‌دادن به نافرمانی مدنی و انزوای بین‌المللی کشورمان از طریق به‌کارگیری روش‌های متفاوت و از جمله استفاده از رسانه‌ها دارند. بنابراین از آنجایی که رسانه‌ها نقش بسیار مهمی در افزایش مشارکت، انسجام، اعتماد و وفاداری ملی به دولت و به تبع آن افزایش مشروعیت سیاسی دارند، می‌توانند به عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی افزایش قدرت نرم و تولید «امنیت نرم» برای مقابله با تهدیدات جنگ نرم مورد توجه قرار بگیرد. در مقاله حاضر تلاش می‌شود تأثیر رسانه‌ها بر افزایش قدرت نرم و به تبع آن تولید امنیت نرم مورد بررسی قرار بگیرد.

کلید واژه: امنیت نرم، قدرت نرم، جنگ نرم، سرمایه اجتماعی، حساسیت سیاسی.

* دانشجوی دکترای علوم سیاسی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد بوشهر و کارشناس مؤسسه ابرار معاصر

به اعتقاد اکثر سیاستمداران و تحلیل‌گران استراتژیک، با فرو یختن دیوار برلین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رشد لجام گسیخته جهانی شدن اقتصاد، ناتوانی دولت - ملت و انقلاب ارتباطات، شکل گرفتن تهدیدات جدید امنیتی که نه تنها فرامرزی بوده بلکه مبهم و نامشخص هستند، محیط امنیتی نظام بین‌الملل تغییری اساسی یافته است. علاوه بر این به اعتقاد کارشناسان در جهان بدون مرز انگاره‌های کشورداری قرن بیستم که بر اساس آن دولت‌های مسلط تمایل به اشغال و محاصره سرزمین، دریا و منابعی که از نظر استراتژیکی با اهمیت بود داشتند، در پایان هزاره جدید کمتر احساس می‌شود. بنابراین پس از جنگ سرد و با تغییر گفتمان‌های امنیتی ما با نظم جدیدی روبرو هستیم. در این نظم جدید حوزه‌های امنیتی جهان کاملاً در حال تغییر است. تغییر عمده در روند توزیع قدرت جهانی در حوزه‌های ترتیبات امنیتی و متحدین صورت گرفته است. از جمله مواردی که دستخوش دگرگونی جدی بوده است، حوزه تهدیدات و آسیب‌پذیری‌هاست. بنابراین ما در این دوران با یک بسط مفهومی و ساختاری در مفهوم امنیت، به عنوان مناقشه‌برانگیزترین مفهوم در نیمه دوم قرن بیستم و به ویژه پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ مواجه هستیم. پل راجرز به این نکته اشاره می‌کند که دوران پس از یازدهم سپتامبر، دورانی است که در آن بی‌ثباتی بین‌المللی یک اصل خواهد بود (پل راجرز، ۱۳۸۴). تا پیش از این واقعه باور همگان این بود که پارادایم امنیت غربی، یعنی تأمین امنیت بین‌المللی از طریق جهانی‌سازی اقتصاد لیبرالی مبتنی بر بازار، می‌تواند به عنوان یک پارادایم مسلط باشد. اما امروزه این پارادایم به دلیل تحول در علل منازعات و شیوه‌های کنترل بحران تغییر کرده است. حتی مفهوم «صلح جابانه» که پس از جنگ سرد کاربرد فراوان یافته بود، امروزه کاملاً دگرگون شده است. گروه‌های حاشیه‌ای و فرودست نظام بین‌الملل امروزه به مدد به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی، و روش‌هایی که خارج از سیستم‌های نظارتی و کنترلی قدرت‌های مسلط امنیتی جهانی است، حرف‌های جدیدی برای گفتن دارند. آنان در حال تبدیل شدن به پارادایم‌های مسلط روابط بین‌الملل هستند. به‌طور کلی در پی‌فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساختار سیاست بین‌الملل از وضعیت دو قطبی خارج و وارد دوران تازه‌ای شد که ویژگی آشکار آن سیال و نامعین بودن آن است. نظامی‌گری نوین، سلطه اقتصادی، نفوذ اطلاعاتی و یکسان‌سازی ایدئولوژیک چهار منطقی است که پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بر محیط امنیتی کشورهای جهان خصوصاً کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه حکم می‌راند. در میان کشورهای خاورمیانه، ایران به لحاظ وسعت سرزمینی، کمیت جمعیت، کیفیت نیروی انسانی، امکانات نظامی، منابع طبیعی سرشار و موقعیت جغرافیایی ممتاز در منطقه خاورمیانه، به قدرتی کم‌نظیر تبدیل شده که از دید کارشناسان سیاسی کشورهای غربی دیگر نمی‌توان با یورش نظامی و جنگ سخت آن را سرنگون کرد بلکه تنها راه سرنگون‌سازی نظام جمهوری اسلامی پیگیری مکانیسم‌های جنگ

نرم با استفاده از سه تاکتیک دکترین مهار، نبرد رسانه‌ای و ساماندهی و پشتیبانی از نافرمانی مدنی است. کلید خوردن جنگ نرم علیه ایران در مقطع فعلی نه تنها ریشه در تغییر تهدیدات امنیتی دارد بلکه مهم‌تر آنکه ناشی از گسترش حس تنفر از آمریکا در جهان بوده و به نظر سران کاخ سفید، ایران مرکز اصلی ایجاد این تنفر و گسترش آن است. در آمریکا برای مقابله با این موج، نیروی واکنش سریع تشکیل شده تا اولاً در قالب پروژه دموکراتیزه کردن کشورها به خنثی‌سازی نفوذ معنوی ایران در کشورهای اسلامی و منطقه خاورمیانه بپردازد و ثانیاً با القای خطرناک بودن ایران برای امنیت همسایگان، اذهان عمومی از اقدامات و نقشه‌های ایالات متحده منحرف شود. علاوه بر این ایالات متحده آمریکا می‌کوشد با دامن‌زدن به تعارضات ایدئولوژیک در خاورمیانه فضای روانی را بر ضد کشورمان ملتهب سازد. همچنین می‌کوشد با افزایش حضور خود در منطقه و تغییر مناسبات منطقه‌ای با استفاده از شکل‌دادن به نظم منطقه‌ای بدون حضور ایران، کشورمان را منزوی سازد. این مسئله می‌تواند به افزایش فشارهای روانی-مادی بر جمهوری اسلامی ایران منتهی شود. در مجموع می‌توان گفت ایالات متحده آمریکا با روبه‌رو شدن با بحران معنایی و فلسفی پس از پایان جنگ سرد (عبدالعلی قوام، ۱۳۸۲) و تغییر محیط امنیتی جهانی برای توجیه اقدامات خود در جهان به دنبال دگر امنیتی بود که در این میان کشورهای اسلامی و در رأس آن ایران را نشانه گرفت. اما از آنجایی که منطق امنیت جهانی تغییر یافته و بیشتر به سوی ابعاد نرم گام برداشته است، ایالات متحده آمریکا نیز تلاش دارد از شیوه نرم برای مقابله با کشورهای اسلامی و در رأس آن ایران استفاده کند. بر همین اساس ایالات متحده آمریکا تلاش دارد با استفاده از ضعف سیاست‌های اقتصادی و اختلافات درونی ایران، دامن زدن به نافرمانی مدنی در تشکلهای دانشجویی و نهادهای غیردولتی و صنفی، تقویت روابط خود با مردم از طریق حمایت از حقوق بشر و دموکراسی در ایران، ایجاد شبکه‌های متعدد رادیو تلویزیونی برای مردم ایران، حمایت از اپوزیسیون (سفر فعالان جوان خارجی از کشورهای متحد با ایالات متحده به ایران به عنوان جهانگرد که در صورت نیاز، به جنبش‌های مدنی و نافرمانی‌ها بپیوندند)، تسهیل فعالیت NGOهای آمریکایی در ایران، دعوت فعالان جوان ایرانی به خارج برای شرکت در سمینارهای کوچک (این افراد باید از سوی مقامات آمریکایی انتخاب شوند نه نهادهای ایرانی)، استفاده از سفارتخانه‌های کشورهای دیگر و به‌طور کلی تضعیف ستون‌های حمایتی حکومت ایران به مقابله نرم با ایران بپردازد. در این میان رسانه‌های تحت کنترل ایالات متحده آمریکا، نقش اساسی در این زمینه ایفا کنند.

با توجه به شکل گرفتن این محیط جدید امنیتی برای ایران، کشورمان نیز باید بکوشد مؤلفه‌های قدرت نرم خود را تقویت کند. از آنجایی که کسب مشروعیت سیاسی یکی از مهم‌ترین ارکان قدرت نرم است و نقش بسیار مهمی در ایجاد اعتماد و وفاداری مردم به دولت دارد، حکومت جمهوری اسلامی ایران باید تلاش کند در این مسیر گام بردارد.

تغییر منطق امنیتی نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران

اگرچه تحول نظام بین‌الملل در پی رخداد مهمی چون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از سوی عمده‌اندیشه‌گران و تحلیل‌گران روابط بین‌الملل امری پذیرفته شده و مستند به‌شمار می‌آید، اما ادعای استقرار نظم نوینی همچون امپراتوری لیبرال دموکراسی که فرانسیس فوکویاما منادی آن است، امری چالش‌برانگیز و بسیار انتقادی به‌نظر می‌رسد که مانع از شکل‌گیری اجماعی در جهت نظم جهانی خاصی شده است. به همین دلیل دوران حاضر را می‌توان «عصرگذار» نامید که در آن چندین نیروی متفاوت و مؤثر برای تأیید و استقرار نظم مطلوب جهانی‌شان، به‌صورت توأمان اقدام می‌کنند (افتخاری، ۱۳۸۰). عصری سرنوشت‌ساز که در آن جهان، نظم دوقطبی وابسته به دوران جنگ سرد را ترک گفته، اما هنوز نظم بدیلی را به‌صورت مستقر و اجماعی تجربه نکرده است. علاوه بر چنانکه جورج اچ‌کوستر بیان داشته اقبال به «زور» برای تحصیل امنیت از طریق «بیشینه کردن» توان اعمال سلطه، از حیث تبارشناسی، دیرینه‌ترین و قدیمی‌ترین الگویی است که از سوی بازیگران برای امنیت‌سازی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است (Quester, 1991). براین اساس اولین نظام‌های امنیتی متأثر از «الگوهای قدرت» بوده‌اند که در آن میزان امنیت با اندازه قدرت سرکوب هر بازیگر سنجیده می‌شد. این تصویر مکانیکی از نظم جهانی که ریشه در «پوزیتیویسم امنیتی» داشت و تصویری هماهنگ از اجتماعات جانوران برای الگوی رفتاری انسان‌ها ارائه می‌داد - چنانکه هابز انسان‌ها را گرگ یکدیگر لقب داده بود (افتخاری، ۱۳۸۱)، اگرچه در عرصه عمل توانست مورد اقبال جدی قرار گیرد، اما از حیث نظری به‌شدت پس از پایان جنگ سرد مورد نقد قرار گرفت. تأکید منتقدان «داروینیسم امنیتی» بر اصول مهمی بود که حکایت از ناکارآمدی «نظامی‌گری» برای استقرار و امنیت جمعی داشت؛ مواردی که بر محور یک ایده اصلی قرار داشتند و آن اینک: نظامی‌گری منجر به پیدایش «محظور امنیتی» (security dilemma) خواهد شد که نتیجه آن جز ناامنی برای همگان چیز دیگری نیست. از این دیدگاه است که ضرورت نقد قدرت و قرارگرفتن آن در چارچوب اصول کلانی چون «اخلاقیات»، «عدالت» و... مطرح می‌شود. اندیشه‌گرانی چون هدلی آرکز، جیمز چیلد، چارلز کیگلی، تری ناردین و توماس پانگل تا آنجا پیش رفته‌اند که قائل به ضرورت شکل‌گیری گفتمان تازه‌ای در حوزه امنیت شده‌اند که در آن از «نظامی‌گری» سنتی دیگر نمی‌توان سراغ گرفت؛ گفتمانی که مبتنی بر قدرت نرم است - و نه قدرت سخت که موضوع قائلان به الگوی نظامی‌گری است می‌باشد (افتخاری، ۱۳۸۳). ملاحظات از این قبیل برخی از تحلیل‌گران امنیتی را تا به آنجا رهنمون شد که با عنایت به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، توسعه ارتباطات،

شکل‌گیری جوامع مدرن، ارتقای فرهنگ عمومی و روی‌گردانی از جنگ و خشونت؛ از پایان یافتن عصر اعمال زور برای تحصیل منفعت و امنیت در گستره جهانی سخن گویند (Buzan, 1991). البته یازده سپتامبر اگرچه توانست در تحول معادلات امنیت در گستره جهانی تأثیرگذار باشد اما این رخداد و نوع موضع‌گیری قدرت‌های بزرگ بین‌المللی، دلالت بر آن دارد که مسائل جهانی برخلاف توقع پیشین، تنها از طریق کاربرد زور و قدرت سخت قابل کنترل و مهار نیست. شکست و عدم موفقیت آمریکا در وقایعی همچون حمله به افغانستان، حمله به عراق، برخورد با جمهوری اسلامی ایران و یا مهار جنبش‌های رهایی‌بخش، و همچنین نحوه مدیریت مسئله فلسطین اشغالی، تماماً دلالت بر آن دارد که معادلات امنیتی در این دوره به میزان زیادی مبتنی بر رویکردهای نرم شده‌اند.

همین مسئله سبب شد که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان یافتن تضاد ایدئولوژیکی و برخورد نظامی، ایالات متحده آمریکا دچار بحران معنا شود. بر همین اساس این کشور برای توجیه حضور فراگیر خود در جهان، خصوصاً خاورمیانه، نیازمند «دشمن تازه‌ای» بود که توانایی توجیه اتخاذ این نقش را داشته باشد. در چنین فضایی بود که نخستین تهدید متوجه جهان اسلام شد؛ که با عطف توجه به مقوله «اسلام سیاسی» سعی شد این نیاز استراتژیک دولت آمریکا برآورده شود و این کشور کوشید تا «نظمی ایدئولوژیک» را برای آینده جهان در دستورکار خود قرار دهد.

گراهام فولر از همین دیدگاه به «اسلام سیاسی» نگریسته و معتقد است که گرایش‌های رادیکالی عناصر بنیادگرایانه درون ایدئولوژی اسلامی، توانمندی‌های بسیار بالایی به آن می‌بخشد که به مراتب از قدرت سخت‌افزاری اتحاد جماهیر شوروی خطرناک‌تر و مخرب‌تر است (فولر). توجیه‌هایی از این دست که با تحلیل‌های غیرواقع‌بینانه از اسلام همراه است، در واقع زمینه پیدایش تهدید تازه‌ای را برای جهان فراهم می‌سازد که به علت قدرت تخریبی بالای آن، از توانایی لازم برای توجیه‌گری خط‌مشی استعمارگرایانه و ارباب‌منشانه آمریکا در گستره جهانی برخوردار است.

نتیجه آنکه برای ایجاد ائتلاف‌های نوین به گرد ایالات متحده آمریکا، وجود دشمن تازه‌ای ضروری بود که بهترین گزینه برای تأمین این نیاز «اسلام» بود. بر این اساس این کشور جهت اثبات ضرورت وجودی خود به‌طور طبیعی به دنبال تعریف دشمن و مقابله با آن است تا از این طریق ضمن معرفی خود، دیگر بازیگران را به پیروی از خود وادار سازد. البته این مسئله خود منجر به حاکم شدن جو بی‌اعتمادی بر روابط ایالات متحده آمریکا با کشورهای مسلمان منطقه شده است. به عبارت دیگر همان‌طور که آمریکا در چهار مقوله عمده از جمله: تروریسم، افزایش احساسات ضدآمریکایی، تلقی از اسلام به عنوان مانعی برای گسترش دموکراسی، و قدرت‌یابی شیعیان در خاورمیانه، احساس تهدید از جانب اسلام دارد، جهان اسلام نیز مجموعه

اقدامات آمریکا را خطری می‌داند که از یک سو ماهیت اسلام و از سوی دیگر منافع جهان اسلام را نشانه رفته است.

بر همین اساس روابط آمریکا با اعراب و مسلمانان خاورمیانه به‌خصوص از زمان حملات یازده سپتامبر در سطوح دولتی و مردمی با تنش‌هایی مواجه شده است؛ به‌گونه‌ای که برخی دولت‌ها و گروه‌های شبه‌ملی منطقه آشکارا با ایالات متحده دشمن بوده، با سیاست‌های آن در طیفی گسترده مخالفت کرده و به دنبال آسیب‌رساندن به منافع آن در منطقه و جهان هستند. حتی دولت‌های دوست آمریکا نیز در روابط خود با این کشور جانب احتیاط را رعایت می‌کنند، چراکه با جنبه‌هایی خاص از سیاست‌های آن مخالف بوده (نظیر مناقشه عربی - اسرائیلی) یا تحت فشار احساسات ضدآمریکایی در میان مردمان خود هستند. علاوه بر این نظرسنجی‌های افکار عمومی نشان داده‌اند که نگرش‌های منفی نسبت به ایالات متحده در بسیاری از کشورهای جهان و به‌ویژه جهان اسلام رشد زیادی داشته است. برای مثال براساس نظرسنجی صورت‌گرفته از سوی مؤسسه «زاگی ایترنشنال» (Zogby International) در مارس ۲۰۰۸ از شهروندان کشورهای مصر، اردن، لبنان، مراکش، عربستان سعودی و امارات عربی متحده، ۸۳ درصد از پاسخ‌دهندگان نظری منفی نسبت به ایالات متحده داشته و ۷۰ درصد بیان کردند که هیچ اعتمادی به این کشور ندارند (Telhami, 2008).

ایالات متحده آمریکا تلاش کرد برای مقابله با حس تنفر مردم منطقه، تلاش خود را بر بزرگنمایی تهدید ایران در قالب جنگ نرم متمرکز کند. بنابراین با استفاده از اعتراضات صورت گرفته در ایران پس از انتخابات ژوئن تلاش کرد تا با گسترش اندیشه ایران‌هراسی در میان کشورهای عربی، موضوع خطر گسترش تشیع و تشکیل هلال شیعی در منطقه را بزرگنمایی کرده و با تأکید بر سرنگونی رژیم ایران، همکاری با مخالفان داخلی در داخل و خارج از کشور، سناریوهای جدیدی را برای جنگ نرم با ایران شکل دهند. برای مثال کوشیدند با استفاده از این رویکرد، اعتراضات شیعیان حوثی را به مداخلات ایران نسبت دهند. عربستان هم که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی از گسترش نقش شیعیان در خاورمیانه در هراس بود با همگام شدن با ایالات متحده آمریکا، ایران را به مداخله در حوادث یمن متهم ساخت. زیرا به اعتقاد مقامات عربستان سعودی، از دست دادن یمن به غیر از عدم دسترسی به خلیج عدن، به معنای گسترش هلال شیعه و افزایش نفوذ شیعیان در خاورمیانه است. علاوه بر این با افزایش قدرت حزب‌الله در دولت لبنان پس از انتخابات اخیر این کشور، هراس مقامات عربستان بیشتر شده و ادعا کردند که شیعیان حوثی به دنبال الگوبرداری از حزب‌الله لبنان هستند. بنابراین شاهد هستیم که این بار تهدیدات جدیدی از جانب عربستان سعودی در قالب تهدیدات نرم آمریکا برای کشورمان رقم خواهد خورد و این بار کشورهای عربی برای تقلیل امکان تأثیر گذاری ایران در منطقه تلاش خواهند کرد. بنابراین به غیر از فلسطین و لبنان، یمن نیز به میدان نبرد قدرت های بزرگ منطقه تبدیل خواهد شد.

علاوه بر این ایالات متحده آمریکا می‌کوشد تا با طرح شعارهایی همانند گسترش دموکراسی و جامعه مدنی و تمرکز بر مسئله قومیت‌های ایران در کنار استفاده از ابزارهای تهدید نرم همانند ترغیب به اقتصاد و تجارت آزاد گروه‌های قومی، حمایت از سازمان‌های غیردولتی و جنبش‌های اصلاح‌طلبانه اقوام ایرانی، منزوی‌سازی سازمان‌های غیردولتی و نهادهای اصلاح‌طلبانه غیرهمسو، استفاده از دیپلماسی عمومی برای جذب قلوب و اذهان اقوام ایرانی و القای احساس محرومیت اقتصادی و سیاسی به آن‌ها، اختصاص کمک‌های بلاعوض برای راه‌اندازی شبکه‌های رادیو و تلویزیونی قومی در ایران، مقابله ایدئولوژیک با اسلام ناب شیعی با طرح ادعاهای حقوق بشری مبنی بر آزادی مذهبی برای گروه‌های قومی، تلاش برای جذب نخبگان و روشنفکران قومی برای تحریک مردم مناطق مرزی، سیاسی کردن مسئله قومیت‌ها و استفاده تاکتیکی از این گروه‌ها، مشروعیت، مقبولیت و کارآمدی نظام جمهوری اسلامی ایران را نشانه گرفته و زمینه کاهش اعتماد، رضایت و مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورد.

همچنین ایالات متحده آمریکا با سوءاستفاده از حوادث پس از انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران با حمایت آشکار از صدهای مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران، تعمیق و گسترش تحریم‌ها علیه ایران، مخدوش و بدنام کردن چهره جمهوری اسلامی در خارج از کشور از راه‌های گوناگون مثل محکوم کردن در مجامع بین‌المللی، تلاش برای محدودسازی روابط کشورها و سازمان‌های بین‌المللی با ایران، تلاش برای مشروعیت‌بخشی، گسترش و توانمندسازی سازمان‌های غیردولتی ایرانی مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران، دخالت گسترده در امور داخلی ایران در محور انتخابات، حقوق بشر، زنان، رسانه‌ها و مذاهب، آموزش عناصر و تشکل‌های خارج‌نشین مخالف نظام جمهوری اسلامی و حمایت‌های سیاسی و مالی از آن‌ها، تحدید نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه، ممانعت از دستیابی ایران به فناوری و دانش پیشرفته، تبلیغ و ترویج دوگانگی حاکمیت در ایران، راه‌اندازی جنگ عقیدتی و ایدئولوژیک در منطقه و فعال‌سازی و حمایت از شبکه‌های رسانه‌ای ضدایرانی می‌کوشد هرچه بیشتر قدرت ایران را تضعیف سازد.

به‌طور کلی با تغییر فضای امنیتی نظام بین‌الملل به همراه تمرکز ایالات متحده آمریکا بر افزایش برخورد نرم با ایران و توسعه و تعمیق گسست ایدئولوژیک در جهان اسلام، تمرکز رسانه‌ای و تبلیغاتی روی جمهوری اسلامی ایران برای وادار کردن ایران به ایفای نقش دشمن خطرناک صلح و ثبات بین‌المللی، به‌شدت افزایش یافته است. خلاصه کلام آنکه بُعد نرم‌افزاری ناامنی بر ضد جمهوری اسلامی ایران شاهد رشد قابل توجهی است که لازم است کشورمان نیز تلاش کند تا توانمندی‌های قدرت نرم خود را افزایش دهد. بر همین اساس در بخش بعدی ما به بررسی جنگ نرم، قدرت نرم و راهکارهای افزایش آن می‌پردازیم.

امنیت نرم

امنیت همواره کلیدی‌ترین عنصر زندگی بشر بوده است. ترس در همه حال و همه زمان‌ها نقش مهمی در تصمیمات و حتی جهت‌گیری‌های دولت‌ها ایفا کرده است. نظریات در خصوص ماهیت امنیت، در بستر دو گفتمان اصلی سلبی و ایجابی یا منفی و مثبت یا گفتمان سنتی و مدرن طرح شده‌اند که هر یک بر وجه خاصی از امنیت نظر دارند. در گفتمان سلبی که بر جنبه عینی تهدیدات تأکید می‌شود امنیت با نبود تهدید تعریف می‌شود. شاخصه بارز آن تأکید بر بُعد نظامی است. راهبرد اصلی در این رویکرد امنیتی، تقویت توان نظامی برای مقابله و سرکوب دشمنان است. در گفتمان ایجابی که در پی نقد جدی مبانی و اصول گفتمان امنیت سلبی پا به عرصه وجود گذاشت، امنیت به نبود تهدید تعریف نمی‌شود بلکه افزون بر نبود تهدید، وجود شرایط مطلوب برای تحقق اهداف و خواسته‌های جمعی نیز مدنظر است. بنابراین امنیت را می‌توان توانمندی بهره‌گیری بهینه از فرصت‌ها و تضمین منافع و ارزش‌ها تعریف کرد. با توجه به این نگرش سلبی و ایجابی، هر کدام از گفتمان‌های ذیل به نوعی به تعریف امنیت پرداخته‌اند. در مکتب رئالیستی امنیت بر پیوند قدرت - امنیت تأکید می‌شود. در مقابل در مکتب نئورئالیستی به جای تبیین مفهوم امنیت براساس قدرت - امنیت به تبیین مفهوم امنیت براساس تهدید - امنیت می‌پردازد. بر این اساس امنیت عبارت خواهد بود از رهایی از تهدید.

از دید سازه‌انگاران، امنیت و ناامنی از نحوه تفکر، عقاید و اندیشه بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، خصوصاً منافع و تهدیدات ناشی می‌شود.

هر قدر ادراک و منطق بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات متفاوت‌تر باشد، معمای امنیتی نیز گسترده‌تر شده و بی‌اعتمادی بیشتر می‌شود.

امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر متکی است. نظریه سازه‌انگاران با توجه به اعتقاد به اینکه هستی سیاسی و اجتماعی یک آگاهی بینا-ذهنی است، ماهیت اجتماعی تهدید را مقدم بر ماهیت طبیعی تهدید می‌داند. بنابراین همواره تهدیدات در عینی‌ترین حالت‌ها نیز تابعی از ماهیت اجتماعی تهدید است.

مبنای تجزیه و تحلیل امنیت ملی در «مطالعات امنیتی جهان سوم» بر پایه سه مؤلفه اساسی قرار دارد که عبارتند از: «محیط امنیتی»، «ابعاد سخت‌افزاری امنیت» و «ابعاد نرم‌افزاری امنیت». در این چارچوب محیط امنیتی محل رویش و پیدایش تهدیدات و فرصت‌ها، ابعاد سخت‌افزاری شامل توانمندی‌های فیزیکی و مادی و ابعاد نرم‌افزاری شامل «ظرفیت سیاسی» و زیر مجموعه‌های مربوطه می‌شود.

اما در تعریف امنیت نرم باید به مؤلفه‌های جدیدی توجه داشته باشیم. دایره‌المعارف اینترنتی ویکی‌پدیا امنیت نرم را در درجه اول حوزه‌ای مرتبط با حفاظت از اشیاء یا عناصر

فیزیکی به شیوه‌ای ناملموس و مخفی و با استفاده از ابزارهای نرم‌افزاری می‌داند؛ اما از سوی دیگر حوزه آن را نظام‌های اجتماعی پیچیده و دقیق نیز عنوان می‌کند (ویکی‌پدیا).

دایرةالمعارف ویکی میتبال (Meatball Wiki) نیز امنیت نرم را در درجه اول متضاد امنیت سخت می‌داند. همچنین بیان می‌کند که امنیت نرم به‌جای استفاده از خشونت و حمله، بیشتر به‌دنبال دفاع و اقناع مردم علیه حمله است و کاهش صدمات را مدنظر دارد. امنیت نرم از نظر اجتماعی در موقع حمله نیز مؤثر است و کمک می‌کند تا انسان‌ها رفتار بهتری با هم داشته باشند و مانعی بر سر راه انسان‌هایی که ارزشی را به سیستم اضافه می‌کنند نشوند (دایرةالمعارف ویکی میتبال).

نیکیتا ای. لوماگین معتقد است که تهدیدات امنیت نرم، تهدیداتی هستند که ریشه نظامی ندارند. وی شرایط اجتماعی را منشأ بسیاری از تهدیدات نرم در شرایط کنونی، و انتقال امراض مسری را نمونه‌ای وابسته و نشئت‌گرفته از این شرایط می‌داند (Lomagin, 2002).

به‌طور کلی از دید کارشناسان امنیت نرم از چهار بخش اساسی «موضوعات مرجع امنیت نرم»، «قدرت نرم کشور» و «جنگ نرم دشمن» و «پدیده‌های نرم‌افزاری ناامنی» تشکیل می‌شود. حاکمیت ملی، هویت ملی، روش زندگی، انسجام سیاسی- اجتماعی و تصویر و وجهه بین‌المللی از مهم‌ترین موضوعات مرجع امنیت نرم هستند. بنابراین نوع رژیم، ارزش‌ها و تکالیف بنیادین رژیم، نهادهای اساسی حاکمیت، احساس امنیت از جانب ارزش‌ها و هنجارها در نزد مردم، وفاق ملی میان مردم، نیروهای سیاسی و نظام سیاسی بر سر مسئله‌های مرتبط با منافع و تهدیدات امنیت ملی، تعامل مناسب با سازمان‌های بین‌المللی و وجهه و آبروی بین‌المللی از مهم‌ترین عوامل مرجع در امنیت نرم است.

قدرت نرم در تولید امنیت نرم نقش بسیار مهمی دارد. قدرت نرم، به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌های کشور اطلاق می‌شود که با به کارگیری ابزاری چون فرهنگ، آمال و یا ارزش‌های اخلاقی به‌صورت غیرمستقیم بر منافع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد. علاوه‌براین قدرت نرم در بعد داخلی به‌واسطه مشروعیت سیاسی دولت ایجاد و با افزایش اعتماد، وفاق و همبستگی ملی افزایش می‌یابد. ژوزف نای از پیشگامان طرح قدرت نرم در سال ۱۹۸۹ عنوان می‌کند: قدرت نرم، توجه ویژه به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر، از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند «اطلاعات و دانایی» را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آن‌ها امتیاز بگیرد. قدرت نرم، تبلیغات سیاسی نیست بلکه مباحث عقلانی و ارزش‌های عموم را شامل می‌شود و هدف قدرت نرم، افکارعمومی خارج و سپس داخل کشور است (نای، ۱۳۸۳). به‌طور کلی قدرت نرم را با چهار رکن اساسی می‌توان معنا کرد: «کارآمدی» (حکومت)، «سرمایه اجتماعی»، «اقتدار»، و «جذابیت».

کارآمدی حکومت که یکی از عناصر و ارکان اصلی قدرت نرم است، ارتباط وثیق و مؤثری

با امنیت نرم دارد. کارکردهای اصلی این بازوی امنیت نرم در مهار جنگ نرم، پدیده‌های نرم‌افزاری ناامنی و ترسیم‌کننده آسیب‌پذیری‌ها و حفاظت‌کننده و تقویت‌کننده موضوعات مرجع امنیت نرم است. توانایی دستگاه‌های دولتی در انجام درست و مؤثر وظایف قانونی و مورد انتظار جامعه، توانایی حکومت در حل مسئله‌های مردم، توانایی حکومت در بسیج منابع، امکانات و ظرفیت‌ها در حل مسئله‌ها یا اجرای برنامه‌ها و تصمیمات مشخص، توان تصمیم‌گیری‌های جامع، منسجم و استوار از سوی حکومت و توان اجرایی انعطاف‌پذیر، قاطع، مستمر و سریع حکومت، از معیارهای مهم سنجش میزان کارآمدی حکومت است.

سرمایه اجتماعی به عنوان دومین رکن قدرت نرم از مجموعه‌ای هنجارها و ارزش‌های موجود در سیستم‌های فکری، علمی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه منتج می‌شود و این هنجارها و ارزش‌ها حاصل تأثیر نهادهای اجتماعی و اقتصادی ما است که دارای ویژگی اعتماد متقابل، تعامل اجتماعی، احساس هویت جمعی و گروهی و غیره است (الوانی و سیدنقوی، ۱۳۸۱). اعتماد اجتماعی، مشارکت سیاسی، رضایت و حساسیت سیاسی از مهم‌ترین مراکز ثقل سرمایه اجتماعی برشمرده می‌شوند.

اعتماد اجتماعی هم از انتظار رفتار معتدل و صادقانه میان مجموعه‌ها ناشی می‌شود و به تناسب نوع مجموعه‌ها دارای ابعاد مختلفی است. اعتماد سیاسی یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تشکیل‌دهنده قدرت نرم است. اعتماد سیاسی یعنی اعتماد به حکومت، که در اثر رضایت مردم از خدمات دولتی خاص ایجاد شده و با حمایت عام‌تری که عوامل فرهنگی، سیاسی و جمعیت‌شناختی سبب آن می‌شوند، مورد مقایسه قرار می‌گیرد. اعتماد سیاسی مردم سبب افزایش حساسیت سیاسی آن‌ها شده و به تبع میزان مشارکت و مشروعیت سیاسی نظام افزایش می‌یابد. در تعریف حساسیت سیاسی باید به این نکته توجه داشت که این مفهوم تا حد بسیار زیادی با تأثیرگذار بودن فرد در فرایند سیاسی کشور مطابقت دارد. اگر افراد یک جامعه معتقد باشند که در صورت بروز آرا و نظرات خود با آن‌ها برخورد می‌شود، کم‌کم نسبت به نظام حاکم بی‌تفاوت شده، وفاداری و حمایت آگاهانه آن‌ها از دولت کاهش یافته و آراء و نظرات خود را به صورت انزوای سیاسی، اعتراض، اعتصاب، اغتشاش، شورش و جنگ نشان می‌دهد. این شکل از بیان افکار می‌تواند بی‌ثباتی سیاسی و بحران امنیتی برای دولت بیافریند. بنابراین مشارکت سیاسی که می‌تواند زمینه مشروعیت سیاسی دولت را به‌وجود بیاورد باید به صورت داوطلبانه، آگاهانه، نهادمند، مستمر و برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی اعم از محلی و یا ملی، با استفاده از روش‌های قانونی صورت پذیرد.

اقتدار سومین رکن قدرت نرم است که از ترکیب سلطه اطلاعاتی و سلطه روانی بر بازیگران ناامنی‌ساز ناشی می‌شود؛ اقتدار به‌صورت حضور نامحسوس عامل مقتدر در نزد بازیگران ناامنی‌ساز ظاهر می‌شود. چهارمین رکن قدرت نرم جذابیت کارگزار قدرت نرم

است. جذابیت، احترام و منزلت کارگزار و امنیت نزد مخاطب تعریف می‌شود.

بنابراین دولت‌ها و نهادهای مرتبط با آن، مردم و نهادهای مدنی ملی و بین‌المللی اصلی‌ترین بازیگران عرصه امنیت نرم هستند. در امنیت نرم «حکومت»، «جامعه مدنی» و «شهروند» سه بازیگر اصلی هستند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۵). در این چارچوب جامعه مدنی نقشی واسط میان حکومت و شهروند ایفا می‌کند. بر این اساس، جامعه مدنی خواسته‌ها و تقاضاهای شهروندان را اخذ کرده و آن را به حکومت منتقل ساخته و پیگیر مطالبات آنان خواهد بود. در این میان رسانه به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع سرمایه اجتماعی می‌تواند نقش بسیار مهمی در افزایش قدرت نرم یک کشور داشته باشد. از سوی دیگر حکومت نیز مسئول اصلی برقراری نظم و امنیت است با این تأکید که مردم نیز از قدرت سیاسی برخوردار بوده و می‌توانند هم از دولت حمایت کنند هم آن را مورد نقد قرار داده و درخواست‌های خود را مطرح کنند. رابطه دیگر میان بازیگران، انتقال وظایف تعیین‌شده از سوی حکومت به مردم از طریق جامعه مدنی است. در امنیت نرم شهروند و جامعه مدنی به عنوان دو بازیگر اصلی، دارای مفاهیمی با بار معنایی گسترده هستند. با توجه به نوع رابطه میان موضوعات مرجع، انسجام سیاسی- اجتماعی به عنوان مرجع پیونددهنده، دارای نقش اساسی است و هرگونه اختلال در موضوع مرجع باعث گسست اساسی میان حاکمیت به عنوان موضوع مرجع دولت پایه با موضوعات مرجع جامعه پایه خواهد شد. بنابراین موضوعات مرجع، تعیین‌کننده نهایی وضعیت کشور در چارچوب امنیت نرم بوده و مبنای قدرت نرم در مصونیت‌بخشی و حفاظت و همچنین جنگ نرم در حمله و ایجاد خطر است. ضمن آنکه رخدادهای امنیتی نیز دارای همبستگی با آن است. جنگ نرم در واقع مجموعه تهدیدات نرم‌افزاری را در الگوی امنیت نرم تشکیل می‌دهد که آماج اصلی آن موضوعات مرجع امنیت نرم است. بر این اساس میان جنگ نرم و تهدیدات مرتبط با آن با آسیب‌پذیری‌ها یک رابطه همبستگی سطح بالا وجود دارد. به‌طوری‌که تهدیدات نرم صرفاً به دنبال بهره‌برداری از آسیب‌های موجود نیست بلکه یکی از آماج‌های آن ایجاد آسیب‌پذیری است. آسیب‌پذیری‌ها بدون واسطه مرتبط با موضوعات مرجع امنیت نرم است و بر اثر اختلال، ناکارآمدی و ضعف ناشی از موضوعات مرجع امنیت نرم ایجاد می‌شود.

کانون اصلی قدرت نرم کارآمدی حکومت در تولید و مهندسی امنیت از یک‌سو و مدیریت ناامنی از سوی دیگر است. بر این اساس میان قدرت نرم، جنگ نرم، آسیب‌پذیری‌ها و پدیده‌های نرم‌افزاری ناامنی، یک رابطه متقابل وجود دارد. پدیده‌های نرم‌افزاری سر بازکردن تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها، علامت ناتوانی اولیه قدرت نرم در جلوگیری از ظهور و بروز آن است. اما از سوی دیگر میان قدرت نرم و جنگ نرم نیز رابطه همبستگی وجود دارد. به‌گونه‌ای که تصعید جنگ نرم می‌تواند نشان‌دهنده افول قدرت نرم باشد و یا افول جنگ نرم دشمن می‌تواند ناشی از تصعید قدرت نرم خودی باشد.

جنگ نرم: تعریف، اهداف و روش‌ها

جنگ نرم به وسیله کمیته خطر جاری در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ طراحی شد. کمیته خطر جاری در اوج جنگ سرد و در دهه ۱۹۷۰ با مشارکت استادان برجسته علوم سیاسی و مدیران سابقه‌دار سازمان سیا و پنتاگون تأسیس شد. در آن مقطع و در پی اصلاحات گورباچف مبنی بر ایجاد فضای باز سیاسی و تغییر در قوانین اقتصادی (پروسترویکا) این کمیته با منتفی دانستن جنگ سخت و رو در رو با اتحاد جماهیر شوروی تنها راه به زانو درآوردن بلوک شرق را جنگ نرم و فروپاشی از درون معرفی کرد. سیاستگذاران پنتاگون و سیا با سه راهبرد دکترین مهار، نبرد رسانه‌ای و ساماندهی نافرمانی مدنی اتحاد شوروی را به فروپاشی و شکست واداشتند. اما در تعریف جنگ نرم باید گفت جنگ نرم در برابر جنگ سخت (hard war) در حقیقت شامل هرگونه اقدام روانی و تبلیغات رسانه‌ای است که جامعه هدف یا گروه هدف را نشانه می‌گیرد و بدون درگیری نظامی و گشوده شدن آتش، رقیب را به انفعال یا شکست وادارد. جنگ روانی، جنگ رایانه‌ای، جنگ رسانه‌ای برای ایجاد تصویرسازی و کنترل اذهان و قلوب مردم، براندازی نرم، راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و شبکه‌سازی در بین مسلمانان از اشکال جنگ نرم هستند. جنگ نرم در پی از پای درآوردن اندیشه و تفکر جامعه هدف است تا حلقه‌های فکری و فرهنگی آن را سست کند و با بمباران خبری و تبلیغاتی در نظام سیاسی - اجتماعی حاکم تزلزل و بی‌ثباتی تزریق کند. به‌طور کلی جنگ نرم در روش نرم‌افزاری و در پیامد غیرکشنده است. در جنگ نرم تلاش می‌شود که به مراکز ثقل موضوعات مرجع امنیت نرم یعنی مشروعیت نظام سیاسی، وحدت و تمامیت ملی کشور، اعتماد ملی، وفاق ملی - سیاسی که خود از منابع بسیار مهم سرمایه اجتماعی هستند صدمه وارد شود. یعنی تلاش می‌شود تا حدامکان میزان رضایت مردم نسبت به کارایی نظام کاهش یابد. کاهش رضایت مردم خود می‌تواند نقش بسیار مهمی در کاهش انعطاف‌پذیری ملی و حساسیت سیاسی داشته باشد.^۱ جنگ نرم، دو «پیکارگاه» دارد، یکی قلب و دیگری مغز، تصرف «قلب‌ها و مغزها» و تصرف دل‌ها و ذهن‌ها هدف منازعات نرم است. در جنگ نرم عامل تهدید به دنبال فراهم کردن الگوهای اقناعی است و تلاش می‌کند که مخاطب را به گونه‌ای تحت‌تأثیر قرار دهد که ترجیحات و اولویت‌های خود را مطابق خواسته‌های عامل تهدید فهم و درک کند (نای، ۱۳۸۳). یک بخش تأثیرگذاری بر افکار از طریق «باورسازی» و «الگوپردازی» است و بخش دیگر آن را «باورسوزی» و مسخ الگوهای رایج تشکیل می‌دهد. به‌طور مثال در منازعه نرم آمریکا با ایران در سال‌های اخیر باورسوزی، باورسازی، الگوپردازی و تلاش برای مسخ و بی‌اعتبارکردن الگوهای رایج همزمان اجرا می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت که جنگ نرم عبارت است از هر گونه اقدام غیرخشونت‌آمیز که ارزش‌ها و هنجارها را مورد هجوم قرار داده و درحد نهایی منجر به تغییر در الگوهای رفتاری و خلق الگوهای جدیدی شود که با الگوهای رفتاری نظام حاکم تعارض داشته باشد. لازم به

ذکر است که زمینه‌های تهدید نرم‌افزاری مانند موانع ساختاری مشروعیت یا بحران مشروعیت می‌تواند منجر به شکل‌گیری یا تشدید تهدیدات نرم‌افزاری و یا حتی سخت‌افزاری مانند حمله نظامی شود.

جنگ نرم در صورتی شکل می‌گیرد که کسانی که به آن تن درمی‌دهند اساساً احساس و ادراک تهدید از آن نداشته باشند، بلکه آن را مطلوب خود و تسلیم‌شدن در برابر آن را اولویت خود بدانند. این اولویت می‌تواند به عمد یا ترغیب، آموزش و پرورش و فرهنگ‌سازی انجام شود. این‌گونه از تهدید نرم که در واقع نقطه مقابل مقابله قدرت شرطی است، با تغییر اعتقادات افراد و ملت‌ها، اساسی‌ترین کارکردها را در حکومت، اقتصاد، سیاست و... کشورها ایفا می‌کند. (کالبرایت، ۱۳۷۱).

از آنجایی که جنگ نرم در مراحل تکوین به دلیل ماهیت ذهنی و انتزاعی آن چندان جلب توجه نمی‌کند و در واقع جمعی از کارگزاران نظام سیاسی اساساً وضعیت موجود را وضعیتی کاملاً عادی تلقی می‌کنند، لذا تهدید نرم به‌صورت خفته و مستور در حوزه مورد نظر پیشروی کرده و در جایگاه‌های نرم نظام از قبیل هویت، فرهنگ، مشروعیت، مشارکت سیاسی، کارآمدی و... به اندازه‌ای پیشرفت کرده که در موقع تجلی و نمودار شدن تهدید، به دلیل اینکه زیرساخت‌های نرم‌افزاری مدیریت امنیت ملی را به چالش کشیده، امکان مدیریت تهدید را در عرصه‌های نرم و سخت در حد قابل توجهی کاهش می‌دهد (فروغی‌نیا). مؤثرترین هدف جنگ نرم، متقاعد کردن هرچه بیشتر مردم برای عدم حمایت از نظم موجود به‌واسطه مخالفت فعالانه یا رد برخورد منفعلانه است (Schutt, 2006).

براندازی نرم، فروپاشی و استحاله در حاکمیت از اهداف کلی جنگ نرم است. علاوه بر این گفتمان‌سازی، مرجع‌سازی، تغییرالگوی مصرف رسانه‌ای، نخبه‌سازی مصنوعی و سلطه اطلاعاتی از مهم‌ترین اهداف میان‌برد و واسطه‌ای در جنگ نرم است.

عملیات روانی، عملیات ادراکی، دیپلماسی عمومی، فریب استراتژیک، برگزاری اجتماعات، عدم همکاری با دولت، جذب مخالفان حکومت، ایجاد ناآرامی‌های مدنی (نافرمانی مدنی، تجمعات نمایشی، تجمعات اعتراضی)، استفاده از جنبش‌های سیاسی - مدنی، شکل‌دادن به انقلاب‌های رنگی و استفاده گسترده از شبکه‌های اجتماعی از اصلی‌ترین روش‌هایی است که تاکنون در جنگ نرم و در سطح بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته است.

با توجه به تعاریفی که از جنگ، قدرت و امنیت نرم و اهداف و روش‌های آن ارائه شد، باید به این نکته مهم توجه کرد که امروزه رسانه‌های سنتی و مدرن و همچنین شبکه‌های اجتماعی یکی از ابزارهای بسیار مهمی هستند که می‌توانند هم در راه جنگ نرم و هم در زمینه امنیت‌سازی نرم به کار گرفته شوند. برهمین اساس در بخش بعدی مقاله تلاش می‌شود به بررسی نقش دوگانه رسانه‌ها پرداخته شود.

امنیت نرم و چهره ژانوسی رسانه‌ها

در الگوی مدرن امنیت رسانه‌ها با ایجاد تحول در باورها، ارزش‌ها، اعتقادات، تصاویر، ادراکات و ذهنیات جامعه، زمینه را برای اقناع و پذیرش فراهم می‌کنند. این وضعیت باعث شده تا پیام‌ها، نمادها، اخبار و اطلاعات اهمیت خاص پیدا کند. رسانه‌ها نه تنها واقعیت بلکه حتی مهم‌تر از آن ادراک مردم از واقعیت را نیز تغییر می‌دهند؛ به گونه‌ای که برخی از اندیشمندان معتقدند که رسانه‌ها حاکمیت و قدرت تعیین سرنوشت انسان‌ها را از آنان سلب و در اختیار خود گرفته‌اند و بر اندیشه، ادراک و احساس افراد مسلط شده‌اند. رسانه‌ها در عصر اطلاعات مهم‌ترین نقش را در پوشش خبری رخدادها و تأثیر گذاری بر افکار عمومی ایفا می‌کنند. انواع رسانه‌های مکتوب، صوتی و تصویری، اینترنتی و دیجیتالی می‌توانند بر نوع شکل‌گیری افکار عمومی مؤثر بوده و روندهای سیاسی و اجتماعی هر جامعه را به سمت و سوی خاص هدایت کند. به‌طور کلی رسانه‌ها با ظرفیت‌های خاص خود این قابلیت را دارا هستند که به منبعی برای تهدید در فضای سایبر علیه امنیت ملی کشورها تبدیل شوند.

در جنگ نرم، رسانه‌های جدید و سنتی با قدرت بالای تصویرسازی ذهنی می‌توانند دو کارکرد متفاوت داشته باشند. هم می‌توانند به عنوان عامل ایجاد و تشدیدکننده جنگ نرم باشند و هم می‌توانند به عنوان یکی از منابع بسیار مهم ایجاد سرمایه اجتماعی عاملی برای افزایش انعطاف‌پذیری ملی و امنیت نرم باشند.

رسانه‌ها: تصویرسازی ذهنی و جنگ نرم

رسانه‌ها نقش بسیار مهمی در تصویرسازی ذهنی دارند. نظریه تصویر ذهنی به‌رغم آنکه نظریه جدیدی نیست، اما برداشتها و حوزه‌های استفاده از آن جدید بوده و این نظریه طی سال‌های اخیر در همه ابعاد زندگی بشر اعم از مدیریت، روان‌شناسی، عملیات روانی و خبرپراکنی کارایی خود را نشان داده است. تصویر ذهنی همان تصویری است که از خویشتن خویش داریم. بر اساس این نظریه، انسان بیش از آنکه با واقعیات سر و کار داشته باشد، با برداشتی که از واقعیت دارد، سر و کار دارد و نهایتاً نیز بر اساس همین برداشتها و تصاویر تصمیم‌گیری می‌کند. انسان به دلیل محدودیت‌هایی که دارد، همیشه نه بر مبنای واقعیات صرف، بلکه بر مبنای برداشتهای خود از واقعیات قضاوت کرده و تصمیم‌گیری می‌کند. چون تجربیات، دانش، علایق و گرایش‌های فردی در ایجاد تصاویر ذهنی مؤثرند، لذا افراد از یک موضوع واحد، برداشتهای یکسان ندارند و به همین دلیل در مقابل موضوع واحد، واکنش‌های متفاوت از خود نشان می‌دهند. امروزه کشورها با استفاده از رسانه‌ها و عملیات روانی تلاش می‌کنند تصویر ذهنی خود نزد دیگران را آن‌طور که خود می‌خواهند شکل دهند. حتی اگر در عالم واقع این‌گونه نباشند. آنان در واقع با تصویر ذهنی، افکار عمومی جهانیان را به سمت مورد نظر خود هدایت و مدیریت می‌کنند. علاوه بر دولت‌ها، ملت‌ها نیز بر اساس تصویر ذهنی عمل می‌کنند.

ممکن است کشوری یا دولتی چندان قوی نباشد که دیگران تصور می‌کنند، لیکن با استفاده از شگردهای روانی، از خود یک کشور مقتدر و آسیب‌ناپذیر به تصویر کشیده باشد. اگر با این دیدگاه به تهدیدات نرم بنگریم، می‌توانیم به این نکته پی ببریم که تهدیدات نیز از جنس تصاویرند و تصاویر مبنای تصمیمات. این تصاویر در افراد احساس‌های واقعی و متفاوتی ایجاد می‌کنند. تصاویر مجازیند اما احساسات واقعی. بنابراین رسانه‌ها نقش بسیار مهمی در تصویرسازی ذهنی دارند. مانوئل کاستلز در کتاب معروف خود به نام عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای از حضور پررنگ رسانه‌ها در محیط ذهنی افراد و تجارب عینی آن‌ها تعبیری دارد و می‌گوید: رسانه‌ها به علت اینکه تار و پود نمادین زندگی ما هستند، همچون تجارب واقعی که بر رویاهای ما تأثیر دارند، بر آگاهی‌ها و رفتار ما تأثیر می‌گذارند و مواد خامی را فراهم می‌سازند که ذهن ما با استفاده از آن کار می‌کند. رسانه در دنیای امروز تجربه انسانی را از واقعیت دگرگون ساخته و اگرچه او را با واقعیت آشنا ساخته اما حس انسان را از برخورد بی‌واسطه با واقعیت بازداشته و در واقع او را به برداشتی ثانویه از واقعیت رسانده است. وی همچنین به نقش تکنولوژی‌های ارتباطی، مانند اینترنت، در عضوگیری و گسترش قدرت جنبش‌های اجتماعی اشاره می‌کند. از همین تکنولوژی‌های رسانه‌ای می‌توان برای برنامه‌ریزی‌های تروریستی و خرابکاری‌های بزرگ استفاده کرد. به‌طور کلی از دید کاستلز در جامعه کنونی، سیاست به معنای سیاست رسانه‌هاست. رسانه‌ها پس‌زمینه همیشگی بازی سیاست و حوزه‌ای عمومی هستند که در آن قدرت به نمایش در می‌آید و درباره‌اش داوری می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۰). به اعتقاد وی اگر چه سیاستمداران برای کسب قدرت سیاسی در رسانه‌ها از تکنیک ترور شخصیت، رسواگری و جنجال استفاده می‌کنند و این مسئله معرف خوبی برای یک جامعه دموکراتیک است ولی باید به این نکته توجه داشت ویژگی اصلی سیاست رسوایی و جنجال این است که همه کشنگران سیاسی شرکت‌کننده در آن، خود به دام این نظام می‌افتند و غالباً نقش‌ها معکوس می‌شوند: شکارچی امروز شکار فرداست.

از طرف دیگر از نظر کاستلز یکی از عوامل تضعیف قدرت دولت‌ها، رشد و توسعه وسایل و تکنولوژی‌های جدید ارتباطی است. خودمختاری، تنوع و جهانی‌شدن رسانه‌ها باعث شده تا مردم امکان شنیدن صداهای مخالف و دریافت اطلاعات سری و محرمانه را داشته باشند. این مسئله می‌تواند زمینه شکل گرفتن جنبش‌های اجتماعی جدید و هویت‌های دگرخواهانه را که از مهم‌ترین جنبه‌های نرم‌افزاری تهدید امنیت ملی هستند به‌وجود آورد.

یکی دیگر از عواملی که رسانه‌ها می‌توانند بر قدرت دولت‌ها نقش داشته باشند، نقش آن‌ها در شکل‌دادن به منابع سه‌گانه هویت است. از نظر کاستلز هویت، برساختن فرهنگی معنا توسط کشنگر اجتماعی است. وی از سه نوع هویت نام می‌برد؛ یک دسته شامل هویت‌هایی است که توسط نخبه‌ها و به عنوان دستگاهی برای عقلانی ساختن دیدگاه‌های آن‌ها ساخته می‌شوند. این هویت مشروعیت‌بخش است.

دومین نوع هویت، یعنی هویت‌های مقاومت، نیرومندتر از هویت‌های مشروعیت‌بخش هستند. در این هویت‌ها اصول اساسی، منبع نیرومند هویت است.

سومین نوع، هویت برنامه‌دار است. مشخصه این هویت‌ها این است که به طور همزمان نیرومند و پویا هستند. هویت برنامه‌دار که از دل هویت‌های مقاومت به وجود می‌آید، این توانایی را دارد که علاوه بر مقاومت، جامعه مدنی را از نو شکل دهد. در اینجا ساختن هویت، یک پروژه یا برنامه برای زندگی متفاوت است. بنابراین، این هویت بیش از آنکه رویکردی سیاسی داشته باشد، رویکردی فرهنگی دارد. هویت برنامه‌دار عموماً مبتنی بر یک مکتب فکری یا ایدئولوژی مشخص است؛ ایدئولوژی‌ای که از قابلیت‌های سازمان‌دهنده برخوردار باشد. از دید کاستلز رسانه‌ها نقش بسیار مهمی در شکل‌گرفتن جنبش‌های هویت‌محور دارند.

در این رابطه باید به این نکته توجه داشته باشیم که قدرت‌های هژمونیک اغلب در قلمرو هویت‌های غیرخودی و ضدخودی هویت‌های برنامه‌دار را از طریق کاربرد رسانه‌ها تقویت می‌کنند. در هویت‌های برنامه‌دار فاعلان ساخته می‌شوند یا سوزده‌های آن‌ها کنشگران اجتماعی و جمعی هستند که افراد به کمک آن‌ها در تجربه‌های خود به معنای جدیدی دست می‌یابند. بنابراین شخصیت‌ها و نخبگان فکری به همراه رسانه‌ها مهم‌ترین عوامل در این حوزه هستند و جنگ نرم از ناحیه این دسته از عوامل شکل می‌گیرد.

ژان بودریار نیز در سال‌های دهه هشتاد مدعی شد که ما در عصر وانموده‌ها (Simulation) به سر می‌بریم. بودریار همانندسازی را این‌گونه تعریف می‌کند: جایگزین کردن واقعیت با نشانه‌هایی از واقعیت. به عبارت روشن‌تر ما با نشانه‌ها یا نمادهایی از واقعیت سروکار داریم و به جای واقعیت، نشانه‌ها و سمبل‌ها را می‌بینیم. بودریار رسانه را همچون دستگاه‌های شبیه‌سازی یا وانمودن کلیدی‌ای تفسیر می‌کند که کارشان بازتولید تصاویر، نشانه‌ها، و رمزگانی است که یک قلمرو (حاد) واقعی خودکار را ایجاد کرده و نقشی اساسی در زندگی روزمره و نابودی جامعه بازی می‌کنند. او معتقد است که حقیقت هم اکنون در مسیر حضور واقعی خود نیست و از همه مهم‌تر آن‌که به وسیله نشانه‌ها و الگوها به طریقی فراواقعیت، یعنی واقعیتی که خیلی بیشتر از خود واقعیت نمایان است، حضور عینی و حتی ذاتی یافته و جلوه‌گر شده است. حقیقت موجود فاصله زیادی با واقعیتی دارد که در کنش‌های عقلی و مقولات فاهمه‌ای در حال بروز است. تحلیل بودریار به تضاد معنادار و پراهمیت رابطه میان بازنمایی و واقعیت اشاره دارد. پیش از این رسانه به مثابه آینه، بازتاب، یا نمایش‌دهنده واقعیت تصور می‌شد، درحالی‌که وقتی «امر واقعی» تابعی است از بازنمایی‌ای که به نابودی نهایی امر واقعی منجر می‌شود، رسانه سازنده (حاد) واقعی، یک واقعیت رسانه‌ای نو— واقعی‌تر از هر واقعی— به شمار می‌آید. به واقع در این مدل است که دستاوردهای مدرن انسانی توسط مفهوم وانمایی شناخته می‌شود. پس این حقیقت نیست که مورد شناخت یا به اصطلاح فلاسفه متعلق شناخت قرار می‌گیرد، بلکه به واقع مفهوم بدل است که زاییده می‌شود. به اعتقاد بودریار انسان‌ها در عصر مدرن با تصاویر

یکدیگر سروکار دارند نه با خودشان؛ تصاویر محصول جمعی است و هیچ انعکاسی از خود ندارد. بدین‌سان، جهان پسامدرن جهانی مافوق واقع است که در آن مردم با تعبیر و تصاویر سروکار دارند و نقش رسانه‌ها در این میان البته کانونی و تغییرکننده است. در حقیقت، در جهان پسامدرن تصویر مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر از واقعیت است و تصویر واقعی‌تر از واقعیت می‌شود. تصویرسازی امروزه به اکثر حوزه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی افراد نفوذ یافته است. بر همین اساس رسانه‌ها با داشتن نقش کانونی در تصویرسازی می‌توانند نقش بسیار مهمی در ایجاد جنگ نرم یا تولید فضای نرم امنیتی ایفا کنند.

در کنار رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی نیز می‌توانند نقش بسیار مهمی در این زمینه داشته باشند. شبکه‌های اجتماعی به مجموعه‌ای از افراد گفته می‌شود که به‌صورت گروهی با یکدیگر ارتباط داشته و مواردی مانند اطلاعات، نیازمندی‌ها، فعالیت‌ها و افکار خود را به اشتراک می‌گذارند. شبکه‌های اجتماعی را می‌توان به دو دسته شبکه‌های مجازی و شبکه‌های غیرمجازی تقسیم کرد. شبکه‌های غیرمجازی در واقع شبکه‌هایی هستند که توسط مجموعه‌ای از افراد و گروه‌های به‌هم‌پیوسته در محیط اجتماعی عمل می‌کنند. شبکه اجتماعی مجازی یا شبکه اجتماعی اینترنتی، وبسایت یا مجموعه‌ای از وبسایت‌هایی است که به کاربران این امکان را می‌دهد که علاقه‌مندی‌ها، افکار و فعالیت‌های خود را با یکدیگر به اشتراک بگذارند. به عبارت دیگر شبکه‌های اجتماعی سایت‌هایی هستند که با استفاده از یک موتور جستجوگر و افزودن امکاناتی مانند چت، پیام‌رسانی الکترونیک، انتقال تصویر و صدا و غیره امکان ارتباط بیشتر کاربران را در قالب شبکه‌ای از روابط فردی و گروهی فراهم می‌آورند. امروزه شبکه‌های اجتماعی اینترنتی مانند توئیتر، فیس‌بوک و فرندفید از محبوب‌ترین و پرکاربرترین شبکه‌ها در سطح جهان به شمار می‌روند و نقش بسیار مهمی در تصویرسازی برای افراد ایفا می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت قدرت نوین در علایم اطلاعات و در تصاویر ارائه‌دهنده و نمایش‌دهنده‌ای نهفته است که جوامع، نهادهای خود را حول آن‌ها سازمان می‌دهند و مردم نیز بر محور آن‌ها زندگی خود را می‌سازند و درباره رفتارهای خود تصمیم می‌گیرند. قرارگاه این قدرت ذهن مردمان است. به همین دلیل است که در عصر اطلاعات، قدرت در آن واحد حاضر و مشهود و نیز پراکنده و منتشر است. هرکس با هرچیز که برنده نبردی باشد که بر سر اذهان مردم در می‌گیرد، حاکم خواهد شد. زیرا هیچ آلات و ادوات نیرومند و بی‌روحي نمی‌تواند با اذهانی رقابت کند که حول محور قدرت شبکه‌های انعطاف‌پذیر بسیج شده‌اند.

با توجه به مطالب مذکور رسانه‌ها از روش‌های ذیل به تصویرسازی ذهنی اقدام می‌کنند. این تکنیک‌ها می‌توانند نقش بسیار مهمی در ایجاد جنگ نرم داشته باشند.

۱. **برچسب زدن:** براساس این تکنیک، رسانه‌ها واژه‌های مختلف را به صفات مثبت و منفی تبدیل می‌کنند و آن‌ها را به آحاد و یا نهادهای مختلف نسبت می‌دهند. گاهی هدف از این

عملکرد آن است که ایده، فکر و یا گروهی محکوم شوند؛ بی‌آنکه استدلالی در محکومیت آن‌ها آورده شود.

۲. **توسل به ترس:** در این تکنیک، از حربهٔ تهدید و ایجاد رعب و وحشت میان نیروهای دشمن (مخاطبین)، به‌منظور تضعیف روحیه و سست کردن ارادهٔ آن‌ها استفاده می‌شود. متخصصان جنگ روانی ضمن تهدید و ترساندن مخاطبان از راه‌های مختلف، به آنان چنین القا می‌کنند که خطرهای و صدمه‌های احتمالی و حتی فراوانی بر سر راه آنان کمین کرده است و از این طریق، آینده‌ای مبهم و توأم با سختی‌ها و مشکلات را برای افراد ترسیم می‌کنند (شیرازی، ۱۳۷۶).

۳. **کلی‌گویی:** کلی‌گویی عبارت است از مرتبط‌ساختن عقیده یا سیاستی خاص با مفهومی ویژه، تا مخاطب بدون بررسی شواهد و دلایل، عقیده و یا سیاست مورد نظر را بپذیرد.

۴. **گواهی:** گواهی و یا شهادت، نقل قول‌هایی در داخل و خارج از پیام است که برای حمایت از یک سیاست، عقیده، برنامه و یا شخصیتی خاص آورده می‌شود. در این تکنیک، آوازه شهرت و یا جایگاه فرد به‌کار گرفته می‌شود که از این طریق شهادت، گواهی، تأیید و یا نفی فرد یا افراد روی پیام تبلیغاتی قرار می‌گیرد. در تکنیک استناد یا گواهی هدف آن است که مخاطب، خود را با فرد مورد استناد یکسان بداند و باورها و ایده‌های آنان را به منزلهٔ باورها و عقاید خود بپذیرد. به عبارت دیگر، تکنیک گواهی یا استناد، عبارت از آن است که یک شخص مورد احترام و یا منفور، فکر، برنامه و یا سیاست معینی را تأیید یا نفی کند. از تکنیک گواهی، به طرق مختلف در جهت اقناع مخاطب استفاده می‌شود، از جمله زمانی که مبلغ با مخاطب فرهیخته سر و کار داشته باشد. در این حالت، پیام‌رسان به‌طور مستمر به منابع و مراجعی استناد می‌کند که او آن‌ها را متقن تلقی می‌کند. حال آنکه قابلیت اعتبار و استناد آن منابع جای بحث دارد (الیاسی، ۱۳۸۲).

۵. **تکرار و تعقیب (پیگیری):** همچنان‌که از نام تکرار بر می‌آید، برای زنده نگه‌داشتن موضوع با تکرار زمان‌بندی شده، سعی می‌کنند این موضوع تا زمانی که نیاز هست، زنده بماند. در این روش با تکرار پیام، سعی در القای مقصودی معین و جانداختن پیامی در ذهن مخاطب دارند (سلطانی‌فر و هاشمی، ۱۳۸۲).

۶. **دروغ:** تاکتیک قدیمی دروغ که هنوز هم رسانه‌ها به‌طور فراوان استفاده می‌کنند، عمدتاً برای مرعوب‌کردن حریف و یا حتی برای مرعوب‌کردن افکار عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدین معنی که پیامی را که به هیچ وجه واقعیت ندارد، بیان می‌کنند. گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر می‌گوید: دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد، باور آن برای مردم راحت‌تر است (همان).

۷. **مبالغه:** مبالغه یکی از روش‌هایی است که با اغراق کردن و بزرگ‌نمایی یک موضوع، سعی در اثبات یک واقعیت دارد. کارشناسان تبلیغات از این فن در مواقع خاص و وقایع مشخص استفاده می‌کنند. بزرگ جلوه دادن توان و قدرتمندی کشور خودی و مبالغه در انعکاس نقاط ضعف دشمن، از این مقوله است. این فن به ویژه هنگامی که دشمن دچار شکست و هزیمت شده و یا در زمان بحران و اغتشاش، موثر است (همان). در برخی مواقع برای اینکه مخالف را در هیبت هیولا، خطرناک، ... نشان دهند رفتار، کردار و تمایلات، عادات، شخصیت و مشخصه‌های خاص آن تکنیک را مدام برشماری، بزرگ‌نمایی و القاء می‌کنند.

۸. **ایجاد تفرقه و تضاد:** از جمله اموری که در فرایند جنگ نرم مورد توجه قرار می‌گیرد، تضعیف دشمن به ویژه به لحاظ روانی است. دشمن باید به شکست خوردن انس بگیرد. آنچه در این زمینه می‌تواند موثر باشد، ایجاد و یا تلقین تضادهای مختلف در جبهه دشمن است. رسانه می‌تواند با ایجاد و یا تلقین درگیری میان اقلیت‌ها، قومیت‌ها، نخبگان و حاکمیت، وحدت را بین نیروهای دشمن متزلزل سازد.

۹. **شایعه:** شایعه در جایی مطرح می‌شود که زمینه دسترسی به اخبار موثق امکان‌پذیر نباشد. شایعه، انتقال شفاهی پیامی است که برای برانگیختن باور مخاطبان و همچنین تأثیر در روحیه آنان ایجاد می‌شود. مطالب کلی شایعه باید حول محورهای اساسی و مهمی باشد که مخاطب نسبت به آن حساسیت بالایی دارد. بهترین شیوه برای القای پیام مورد نظر فرستنده پیام، در زمان‌هایی که پخش پیام به‌طور شفاف و روشن امکان‌پذیر نیست و یا در مواقعی که فکر می‌کنند با مشکلات قانونی روبه‌رو می‌شوند، استفاده از کنایه و اشاره است.

۱۰. **پاره‌حقیقت‌گویی:** یکی از تاکتیک‌های مهم در تصویرسازی ذهنی رسانه‌ای پاره‌حقیقت‌گویی است. گاهی خبر یا سخنی مطرح می‌شود که از نظر منبع، محتوای پیام، مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و مرتب است که اگر بخشی از آن نقل و بخشی نقل نشود، جهت و نتیجه پیام منحرف خواهد شد. این رویه رایج رسانه‌هاست که معمولاً متناسب با موضوعی که به آن متمایل هستند، بخشی از خبر نقل و بخشی را نقل نمی‌کنند. خبر هنگامی کامل است که عناصر خبری در آن، به شکل کلی مطرح شوند. اما چنانچه یکی از عناصر خبری شش‌گانه (که، کجا، کی، چه، چرا، چگونه) در خبر بیان نشود، خبر ناقص است. در تاکتیک پاره حقیقت‌گویی، حذف یکی از عناصر به عمد صورت می‌گیرد و بیشتر اوقات، عنصر چرا حذف می‌شود (سلطانی‌فر و هاشمی، ۱۳۸۲).

۱۱. **فریب دادن:** اطلاعات دروغین و جهت‌دار و یا تصویری وارونه از وقایعی است که با ارائه تصاویر ناقص و دگرگون شده‌ای از واقعیت می‌توانند گروه‌های گوناگون مخاطبان مورد نظر در عملیات روانی را تحت تأثیر قرار دهد.

۱۲. **القاء:** القاء عبارت از ایجاد تغییر رفتار در مخاطب بدون اطلاع او که براساس تغییر ذهنیت‌های فردی و اجتماعی صورت می‌گیرد. القاء به دو روش اجرا می‌شود:

الف. مستقیم: این روش هنگامی اجرا می‌شود که مخاطب آماده پذیرش پیام به صورت مستقیم باشد؛

ب. غیرمستقیم: منظور و پیام خود را در قالب موضوعاتی به ظاهر بی‌ارتباط و یا دوپهلوی بیان می‌کند.

القاء پیام در قالب فیلم، موسیقی، نمایش، نقاشی، سخنرانی، سی‌دی، اعلامیه، بیانیه، مصاحبه و... در جهت تأثیر گذاری بر مخاطبین صورت می‌گیرد.

۱۳. **اقتناع:** به معنای قانع ساختن، خشنودسازی و راضی کردن است. واژه اقتناع در شکل مناسب به معنی دخل و تصرف در نمادهاست که برای ایجاد عمل از سوی دیگران طراحی شده است و در واقع توسل به کلام و احساس به خاطر رسیدن به نوعی رضایت روانی در مخاطب است.

۱۴. **تحریک و تشجیع:** در این روش با شیوه تحریک، چهره بی‌رحم و ضدانسانی (واقعی یا ساختگی) از دشمن به نمایش می‌گذارند و با ترسیم چهره‌ای از قربانیان این بی‌رحمی‌ها، سعی می‌کنند روی حالات و رفتار مخاطبان تأثیر بگذارند و با تحریک حس دفاع از دین، نژاد، وطن، افراد و یا قومیت، حس تنفر از مخالفین و... روحیه تلاش بی‌وقفه به سوی هدف را در مخاطبان پرورش می‌دهند.

۱۵. **تردیدافکنی و جایگزینی منابع:** شاید مهم‌ترین کاری که در جنگ نرم انجام می‌شود این است که شخص را نسبت به دیدگاه‌های خود دچار شک و تردید کنند. به ویژه تشکیک در کارآمدی و نتیجه‌بخشی یک رفتار. تشکیک، در واقع نرم‌سازی ذهن طرف مقابل برای عملیات بعدی است. شک، فرد را دچار خلأ فکری و منطقی می‌کند و او آماده می‌شود تا چیزهای دیگری را در ذهن بپذیرد. بنابراین ابتدا فرد باید نسبت به منابع فکری خود شک کند. در مرحله دوم، مخاطب باید منابعی که اطلاعات در آن ریخته می‌شود را بپذیرد. برای نمونه در رسانه‌ها این‌گونه عنوان می‌شود که رسانه‌های حریف دروغ می‌گویند یا همه واقعیت را نمی‌گویند و بر اساس منافع خودشان این کار را می‌کنند... در نتیجه نسبت به صحت عمل رسانه‌های خودی شک پیدا می‌شود؛ ولی همچنان نیاز هست که منابع اطلاعاتی دیگری جایگزین آن شود. آن‌گاه سریعاً منابع رقیب از سوی دشمنان معرفی می‌شوند. تزریق اطلاعات این‌گونه صورت می‌پذیرد.

۱۶. **طراحی ادبیات مناسب:** هر انسانی، ارزش‌ها و شاکله ذهنی‌ای دارد. اگر مطالبی که دیگران می‌گویند تفاوت زیادی با این شاکله ذهنی داشته باشد، انسان آن را پس می‌زند. اگر شخص مذهبی، پیامی کاملاً ضد‌مذهبی دریافت کند، طبیعی است که از همان اول آن را نمی‌پذیرد.

به همین دلیل دشمن تلاش می‌کند پیام موردنظرش را با توجه به شاکله روانی مخاطبان طراحی کند.

۱۷. **الگوسازی:** در طول تاریخ مصداق‌های گوناگونی از جنگ روانی و روش‌های آن وجود دارد که امروز علمی‌تر شده و به دلیل توانایی رسانه، با قدرت بیشتری از آن استفاده می‌شود. یکی از مواردی که در دنیای مجازی رسانه‌ای که امروزه در آن زندگی می‌کنیم اهمیت دارد، الگوسازی است.

رسانه‌های جمعی، سرمایه اجتماعی، قدرت و امنیت نرم

اگر چه فوکویاما، از دین، ایدئولوژی، آموزش و پرورش به عنوان منابع سرمایه اجتماعی یاد کرد، اما آنتونی گیدنز و تاجفل از رسانه‌های جمعی و همگانی به عنوان ابزارهای اشاعه سرمایه اجتماعی یاد می‌کنند. در واقع رسانه‌های همگانی ابزار شناسایی، استمرار و ترویج و یا حفظ و انتقال سرمایه‌های اجتماعی جامعه هستند. با عنایت به تعریف سرمایه اجتماعی که دارای دو وجه شبکه‌ها و گروه‌ها (وجه عینی) و ارزش‌ها، هنجارها و اعتقادات (وجه ذهنی) است؛ طبیعی است که رسانه‌های جمعی در آرایش فکری نیروهای مختلف اجتماع در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی، صاحب موقعیت ممتازی در اثرگذاری باشد. به‌طور کلی ظهور رسانه‌های همگانی سبب شد رشد سریع اعتماد مبتنی بر اوهام کاهش یابد (کلمن، ۱۳۷۷). به اعتقاد کلمن به‌نظر می‌رسد که اخیراً تغییری در رسانه‌ها در جهت کم‌شدن میزان اعتماد به‌وجود آمده است. کاهش اعتماد آمریکاییان بزرگسال از مصادیق آن است. از طرفی در سال‌های اخیر تکنیک‌های جدید رسانه‌ای سبب بازسازی و باز پس‌گیری اعتمادها شده است. رشد و افزایش اعتماد به اخبار تلویزیون و ثبات اعتماد به مطبوعات نشان می‌دهد که کاهش اعتماد به بعضی نهادها، ممکن است ناشی از قدرت فزاینده رسانه‌ها، به‌عنوان منبع و تفسیرکننده اطلاعات باشد (کلمن، ۱۳۷۷: ۹۶). رسانه‌های همگانی به گونه‌ای فزاینده تبدیل به واسطه‌هایی می‌شوند یا شده‌اند که افراد به قضاوت آن‌ها اعتماد می‌کنند. پذیرش رسانه‌ها به منزله واسطه‌هایی که باید به قضاوت آن‌ها اعتماد کرد، سبب شده است در مواردی که رسانه‌ها توسط دولت‌ها کنترل نمی‌شوند، استقلال پرخاشگرانه‌ای را به نمایش بگذارند. کلمن به این وضعیت، روزنامه‌نگاری «کاوش‌گرانه» می‌گوید. رسانه‌های همگانی، هنگامی که کاستی‌های نخبگان مورد اعتماد را آشکار می‌سازند، می‌توانند مخاطبان خود را گسترش دهند. کاهش اعتماد، یعنی حداکثر و حداقل نوسان، تا اندازه زیادی بستگی به منابع سه‌گانه اطلاعات دارد. یکی از این منابع سه‌گانه اطلاعات، رسانه‌های جمعی هستند که علاوه بر تولید اطلاعات، تفسیر و آموزش را نیز جاشنی آن‌ها می‌کنند.

تغییرات کوتاه‌مدت در ساختارهای ارتباطی، می‌تواند علت بسط یا قبض انواع اعتمادها باشد. نفوذ و گسترش سینما، تلویزیون و سایر رسانه‌های همگانی در گروه‌های مختلف سنی سبب

بسط اعتماد اجتماعی میان‌نسلی در حوزه‌های مختلف فرهنگ، سیاست و اقتصاد مصرف شده است. رسانه‌های همگانی از روش‌های مختلف سبب تقویت سرمایه‌های اجتماعی جامعه و به طبع آن افزایش قدرت نرم و امنیت ملی یک کشور می‌شوند. رسانه‌ها به همان‌گونه که می‌توانند با کاربرد تاکتیک‌های مختلف به جنگ نرم در مقابل هدف مورد نظر خود بپردازند، با همان تکنیک‌ها می‌توانند منابع قدرت نرم یک کشور یعنی کارآمدی حکومت، سرمایه اجتماعی، اقتدار، و جذابیت را تقویت کرده و با افزایش سطح رضایت، حساسیت و اعتماد سیاسی مردم میزان مشارکت نهادمند، مستمر و قانونی مردم را تضعید و مشروعیت دولت را افزایش دهند. مسئله دیگری که باید در زمینه نقش مثبت رسانه‌ها در تولید امنیت نرم به آن توجه کنیم، گسترش جنبه‌ها و ابعاد مفهوم امنیت است. این مسئله به حوزه داخلی هم سرایت پیدا کرده و امنیت از حالت تک‌بعدی خارج شده و از حالت صرف امنیت نظامی به ابعاد دیگری همچون امنیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... نیز بسط یافته است. در بسط و گسترش ابعاد امنیت، عوامل زیادی دخیل بوده‌اند که از مهم‌ترین این عوامل می‌توان به پیدایش و رشد رسانه‌های جمعی و تأثیر این رسانه‌ها در رشد افکار عمومی و به چالش کشیدن قدرت دولت‌ها و یا برعکس، ازدیاد قدرت دولت‌ها اشاره کرد. به‌طور کلی امروزه رسانه‌ها حقایقی هستند که به دلیل ماهیت خود در بسیاری از سطوح سیاسی و اجتماعی تأثیر گذارند. در جوامع مدرن، رسانه‌ها از مهم‌ترین ابزارهای کنترل اجتماعی تلقی می‌شوند و از این نظر می‌توانند به شدت در موضوع ثبات سیاسی و اجتماعی دخالت کنند. اهمیت روزافزون رسانه‌ها در سازوکار تحولات اجتماعی و سیاسی از ماهیت این ابزار ناشی می‌شود، زیرا اطلاعات در جهان معاصر از منابع قدرت قلمداد می‌شوند. امروزه نقش اطلاعات در سازوکارهای تصمیم‌گیری از اهمیت بالایی برخوردار است و همین، نقطه تلاقی رسانه و قدرت را شکل می‌دهد. جایگاه ابزار رسانه مخصوصاً در طلیعه قرن که اطلاعات به مثابه منبع اولیه و مهم قدرت مطرح است، حساسیت بالایی دارد. همزادی رسانه و اطلاعات و تلاقی این مفاهیم با قدرت و نقش مستقیم و غیرمستقیم رسانه در شکل‌دهی به هنجارهای اجتماعی، عمومی و ارزش‌های فردی، معادله مهم و تازه‌ای را در جهان معاصر رقم می‌زند که نتیجه آن به‌طور قطع در امنیت ملی همه واحدهای سیاسی تأثیرگذار است. اگر در برداشتی وسیع، امنیت را پویایی و پایداری ارزش‌ها و هنجارها در اشکال انتزاعی و انضمامی آن بدانیم، با توجه به تأثیر مستقیم و غیرمستقیم اطلاعات و تأثیر پنهان و آشکار رسانه در شکل‌دهی و تحول ارزش‌ها و هنجارها، به راحتی می‌توان از آثار ناشی از تولد رسانه‌های تازه بر امنیت ملی سخن گفت. این ارتباط در صورتی که در چارچوب الگویی خاص به تعریف درآید، پویایی و بالندگی هر دو عامل یعنی رسانه و امنیت را در پی خواهد آورد.

در رابطه با نقش رسانه‌ها در افزایش قدرت نرم و به تبع آن تولید امنیت نرم، باید به نظریه سرمایه نمادین بوردیو نیز توجه کنیم. همان‌طور که می‌دانیم، مارکس اساس نظام قشربندی خود

را بر اقتصاد و مالکیت وسایل تولید یا به‌طور خلاصه بر ثروت قرار داده بود. وبر در تکمیل، نظریه مارکس به دو عامل دیگر یعنی قدرت و شأن اجتماعی اشاره کرد. بورديو در تکمیل نظریه مارکس و وبر، با استفاده از نظریه پارسونز، علاوه بر عامل‌های اقتصادی — سیاسی و اجتماعی، عامل فرهنگی را نیز اضافه کرد. بورديو معتقد است در جامعه و حوزه‌های مختلف آن، جایگاه افراد و گروه‌ها بر اساس میزان سرمایه‌هایی که آن‌ها در دست دارند مشخص می‌شود. او چهار سرمایه اصلی را چنین تعریف می‌کند:

۱. سرمایه اقتصادی همان میزان ثروت و دارایی کنشگران است.
۲. سرمایه اجتماعی به میزان و کیفیت ارتباطات انسانی اشاره می‌کند.
۳. سرمایه فرهنگی به دانش، تجربه و قابلیت‌های فردی اشاره دارد. به عبارت دیگر سرمایه فرهنگی همان مهارت‌های زندگی است.
۴. سرمایه نمادین، که می‌تواند در سه نوع سرمایه پیشین ریشه داشته باشد؛ اما در اینجا آن سرمایه‌ها به شکل نمادهایی درآمده‌اند که برای صاحبان آن تولید اقتدار و مشروعیت می‌کنند (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸).

بحث بورديو درباره سرمایه نمادین از ایده وبر درباره مشروعیت کاریزماتیک نشأت گرفته است البته با این تفاوت که در نظریه وبر منبع مشروعیت کاریزما، فراانسانی و الهی است اما در سرمایه نمادین به اجماع درونی کنشگران در مورد آن نمادها باز می‌گردد.

سرمایه نمادین، استفاده از نمادها برای مشروع جلوه‌دادن تعلق به سطوح متفاوت اجتماعی است و به‌طور اجتناب‌ناپذیری کارکردی ایدئولوژیکی به خود می‌گیرد. بورديو در این باره می‌گوید: «سرمایه نمادین، سرمایه‌ای است که ریشه شناختی دارد، متکی به شناخته‌شدن (یعنی اطلاع‌داشتن از آن) و به رسمیت شناخته‌شدن (یعنی اعتباردادن به آن) است» (Bourdieu, 1986). سرمایه نمادین در حوزه مذهب، علم و رسانه‌ها حضور چشمگیری دارد. در رابطه با رسانه‌ها باید به این نکته مهم توجه کنیم که رسانه‌ها در میدان‌های مختلف اجتماعی این توانایی را دارند که میزان سرمایه نمادین افراد و موقعیت‌ها را تغییر دهند. رسانه‌ها به دلیل تأثیر گسترده‌ای که بر افکار عمومی دارند می‌توانند مشروعیت و حیثیت اجتماعی افراد یا سازمان‌ها را کم و زیاد کنند. بنابراین رسانه‌ها می‌توانند با افزایش سرمایه نمادین یک جامعه، نقش بسیار مهمی را در افزایش قدرت نرم و تولید امنیت بازی کنند.

اما از آنجایی که رسانه‌ها همانند ژانوس دو چهره دارند، در تولید خشونت نمادین و جنگ نرم هم نقش بسیار مهمی دارند. به گفته بورديو خشونت نمادین که رسانه‌ها در تولید آن نقش مهمی دارند، به صورت غیرمستقیم در میدان‌های اجتماعی و فرهنگی به‌وجود می‌آید. خشونت نمادین یعنی تحمیل نظام‌های نمادها و معناها به شکلی که گروه‌ها و طبقات اجتماعی این نظام‌ها را مشروع و قابل قبول بدانند. خشونت یا قدرت نمادین یک پتانسیل و امکان اعمال

قدرت یا خشونت است. این شکل از قدرت و خشونت به گونه‌ای غیرمستقیم و بیشتر از طریق مکانیسم‌های فرهنگی اعمال می‌شود و با صورت‌های مستقیم‌تر نظارت اجتماعی متفاوت است. برای مثال در رسانه‌های غربی، خشونت نمادینی بر ضد ارزش‌هایی مانند آزادی، لیبرالیسم و فردگرایی در جریان است. به همین دلیل بورديو سانسور را نوعی خشونت نمادین می‌داند که توسط طبقه مسلط اعمال شده و توسط سایر گروه‌ها بازتولید می‌شود. به‌طور کلی همان‌طور که رسانه‌ها با ایجاد رسانه‌های نمادین می‌توانند نقش مهمی در افزایش قدرت نرم و تولید امنیت نرم ایفا کنند به همان میزان نیز می‌توانند با ایجاد خشونت و قدرت نمادین و آموزش نمادهای مورد نظر خود به افراد، سبب مصرف‌گرایی در زمینه کالاهای فرهنگی و کاهش امنیت ارزش‌ها در میان مردم شوند. این مسئله می‌تواند نقش بسیار مهمی در کاهش مشروعیت دولت و افزایش تمایزات گروهی (کاهش انسجام اجتماعی) داشته باشد. در نهایت باید به این گفته بورديو اشاره کرد که: «افراد کالا و خدمات را مصرف نمی‌کنند، بلکه آن‌ها نمادها را مصرف می‌کنند تا به وسیله آن تفاوت اجتماعی خود با دیگران را نشان دهند» (لش، ۱۹۸۷: ۲۹۳).

بطور کلی علاوه بر تأثیر رسانه‌های همگانی بر قدرت نرم و به تبع آن تولید امنیت نرم، آن‌ها از سه طریق دیگر (تأثیرگذاری بر مشروعیت سیاسی دولت، اعتماد و وفاداری ملی) می‌توانند بر امنیت نرم تأثیرگذار باشند که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

۱. تغییر و تحول خواست‌های شهروندی

رسانه‌ها می‌توانند به شیوه‌های گوناگون با ایجاد تغییرات در گستره و یا اولویت خواست‌های شهروندی، نقش تعدیلی یا شتاب‌دهنده ایفا کنند. رسانه‌ها با اجرای کارویژه‌هایی همچون بررسی و نقد، تحقیق و تفحص و یا اطلاع‌رسانی مناسب می‌توانند تصورات تازه‌ای را از زندگی و سیاست نزد خود ایجاد کنند که دولت‌ها را موظف به برآورده‌سازی آن‌ها می‌کند. بدیهی است در صورت کاستی نظام سیاسی برای همراهی با این جریان، شکاف بین خواست‌ها و کار ویژه‌ها بیشتر می‌شود و مشروعیت و ثبات سیاسی و به تبع آن امنیت ملی به مخاطره می‌افتد. علاوه بر این رسانه‌ها می‌توانند با ارائه تصویر مناسب از کارآمدی دولت، توانایی دستگاه‌های دولتی در انجام درست و مؤثر وظایف قانونی و مورد انتظار جامعه، توانایی حکومت در حل مسئله‌های مردم، توانایی حکومت در بسیج منابع، امکانات و ظرفیت‌ها در حل مسئله‌ها یا اجرای برنامه‌ها و تصمیمات مشخص، توان تصمیم‌گیری‌های جامع، منسجم و استوار از سوی حکومت و توان اجرایی انعطاف‌پذیر، قاطع، مستمر و سریع حکومت، گام مهمی در راستای تولید امنیت نرم بردارند. علاوه بر این رسانه‌ها می‌توانند با نظارت مؤثر خود بر امور و رفتارهای سیاسی در کشور، نقش تعدیلی خود را با تحدید و یا حتی کاهش میزان خواست‌های مختلف شهروندان به نمایش گذارند. بدین ترتیب که می‌توانند توقعات را با بیان واقعیات تعدیل سازند. بدیهی است کاهش یا حفظ سطح خواست‌ها در جامعه می‌تواند شکاف

بین خواست‌ها و کارویژه‌ها را کم سازد و یا حداقل از تعمیق آن‌ها جلوگیری کند. رسانه‌های بین‌المللی در گزارش‌های تحلیلی خود برای تأثیرگذاری بر مخاطب، همزمان با پیوند زدن موضوعات مختلف می‌کوشند با بهره‌گیری از شیوه‌های القای غیرمستقیم، موضوع و نهاد مورد نظر خود را به عنوان الگو به مخاطب معرفی کنند. به عنوان مثال، رادیوهای آمریکا با معرفی و تبلیغ الگوهای مطلوب خود (مانند معرفی هنرپیشه‌های هالیوودی، خوانندگان لس‌آنجلسی و افرادی که پس از انقلاب از ایران مهاجرت کرده‌اند و مصاحبه‌های پی‌درپی با آن‌ها) در صددند زمینه‌هایمانندسازی نوجوانان و جوانان ایرانی با این الگوها را میسر سازند و زمینه وفاداری و اعتماد آن‌ها به دولت جمهوری اسلامی ایران را کاهش دهند.

۲. تغییر و تحول در کارویژه‌های دولتی

رسانه‌ها با نظارتی که بر عملکرد دولتمردان، نهادهای دولتی و بررسی و نقد آثار ناشی از آن دارند، می‌توانند تأثیرهایی مشابه آنچه برای خواست‌های شهروندی گفته شد، در حوزه کار ویژه‌های دولتی داشته باشند. رسانه‌ها می‌توانند با بیان کاستی‌ها و ضعف‌های مدیران اجرایی و نقد سیاست‌های به اجرا درآمده، ترتیبی در پیش گیرند تا برنامه‌های دولتی با روند خواست‌های موجود در جامعه متناسب شوند. کم و زیاد شدن وزارتخانه‌ها، اداره‌ها، نهادها و بنیادها و یا تغییر در سیاست‌های کلان دولتی در زمینه تأمین نیازمندی‌های اولیه مردم و اصلاحاتی از این قبیل می‌تواند بر شکاف خواست‌ها و کار ویژه‌ها غلبه کند و آن را به حداقل ممکن برساند و زمینه بی‌ثباتی را از بین ببرد. اندی بارتن از این عملکرد به مثابه فرایند تأسیس دولت خوب یاد می‌کند که در پی اصلاح عملکردها و نهادها حاصل می‌شود (افتخاری، ۱۳۸۳). همچنین رسانه‌ها با توجه به رسالت اطلاع‌رسانی‌شان می‌توانند تصویر مردم از میزان کارآمدی دولت را دستخوش تحول سازند. بنابراین هرچه این تصویر مثبت‌تر و خوش‌بینانه‌تر شود، شکاف بی‌ثباتی در جامعه کمتر می‌شود و زمینه بروز تهدید به امنیت ملی و زمینه بروز بی‌ثباتی سیاسی از بین می‌رود. به همین خاطر است که در بعضی از کشورهای پیشرفته در هر وزارتخانه، دفتری ویژه خبرنگاران مقیم آن وزارتخانه تأسیس می‌شود تا روند اطلاع‌رسانی هرچه سریع‌تر و دقیق‌تر انجام گیرد و از این طریق تصویرهای مردم از تلاش پیگیر دولت بهبود یابد.

۳. تغییر و تحول در انسجام ایدئولوژیک

نحوه برخورد رسانه‌ها با باورها و اعتقادهای شهروندان و کارگزاران تأثیر بسزایی در نتیجه معادله مشروعیت و ثبات سیاسی در هر جامعه دارد. هرگونه برخوردی که در نهایت به بی‌اعتمادی مردم به ارزش‌ها و روی‌گردانی آن‌ها منجر شود، می‌تواند تلاش‌های رسمی دولت را از ارزش واقعی‌اش عاری سازد و حتی دولت‌های کارآمد را با خطر بی‌ثباتی و ناامنی مواجه کند. بالعکس تقویت انسجام ایدئولوژیک و طرح مناسب و متناسب با زمان باورها، می‌تواند به جبران کاستی‌های احتمالی کمک کرده و ثبات و امنیت را در جامعه حفظ کند.

۴. تغییر و تحول در الگوی ثبات سیاسی

رسانه‌ها می‌توانند در کنار سایر بازیگران سیاسی، با تلاش در زمینه تحقق الگویی تازه از ثبات سیاسی، به کل جامعه خدمت کنند. به عبارت دیگر، چه بسا جامعه در ظاهر به خاطر حاکمیت الگوی ثبات سیاسی ایستا و یا کاذب، نوعی ثبات سیاسی را بیازماید، اما چون این الگوها پایدار نیستند، رسانه‌ها می‌توانند با اعمال حق نظارت خود، نارسایی آن‌ها را به نمایش گذارند و زمینه خروج از این الگوها و حاکمیت الگوی ثبات سیاسی پویا را فراهم سازند. در این حالت است که فعالیت‌هایی از قبیل بررسی، نقد و تجزیه و تحلیل خواست‌ها و کارویژه‌ها به‌منظور شتاب‌بخشیدن به هر دوی آن‌ها، مثبت تلقی می‌شود. به‌طور کلی اگر در جامعه‌ای ثبات سیاسی وجود داشته باشد، امنیت ملی آن جامعه هم حفظ خواهد شد و تهدید داخلی و خارجی نمی‌تواند باعث برهم زدن امنیت ملی آن کشور شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پایان یافتن جنگ سرد، وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، افزایش نقش رسانه‌های همگانی، حاکم شدن گفتمان نرم و ایجابی امنیت بر محیط امنیتی نظام جهانی مشارکت، اعتماد و وفاداری مردم به دولت و افزایش مشروعیت سیاسی و در یک کلام افزایش سرمایه اجتماعی، نقش بسیار مهمی در تأمین امنیت ملی و مقابله با تهدیدات امنیتی یافته است. زیرا در حالی که دیدگاه سلبی از امنیت بر نبود تهدید تأکید داشت و امنیت را وضعیتی تلقی کرد که در آن تهدیدی نسبت به ارزش‌های حیاتی بازیگر وجود نداشته باشد، دیدگاه ایجابی آن را وضعیتی خاص می‌داند که افزون بر نبود تهدید، تعادلی بین خواسته‌های شهروندی و کارویژه‌های دولتی وجود داشته باشد. متأثر از همین تفاوت در دیدگاه است که امنیت در دیدگاه سستی بیشتر صبغه نظامی یافته و مقولاتی چون جنگ و نزاع در کانون آن قرار دارند. اما دیدگاه ایجابی، ماهیتی متفاوت و معطوف به مردم دارد. بدین صورت که ایجاد رضایت‌مندی و کسب اعتماد مردم به همراه افزایش مشروعیت سیاسی، مبنای اصلی امنیت به شمار می‌آید. بر همین اساس مطالعات و برنامه‌های امنیتی در سال‌های پایانی قرن بیستم به شدت متوجه مقولاتی چون سرمایه اجتماعی شده‌اند و حتی معادلات و توانمندی‌های نظامی و فناوری را در همین چارچوب فهم و تجزیه و تحلیل می‌کنند. نتیجه آنکه دولت‌ها افزون بر سیاست‌هایشان در حوزه افزایش توان نظامی، اقتصادی و فنی لازم است تا به افزایش میزان سرمایه اجتماعی‌شان همت گمارند تا اینکه بتوانند در تأمین امنیت داخلی و ملی‌شان توفیق یابند. به عبارت دیگر، تأمین امنیت بدون داشتن سرمایه قابل توجهی در حوزه اجتماعی میسر نبوده و یا حداقل بسیار دشوار خواهد بود. در این زمینه رسانه‌های جمعی با تأثیرگذاری بر مشارکت اجتماعی، مردم‌سالاری و اعتماد متقابل مردم و دولت به یکدیگر، از ارکان بسیار مهم سرمایه اجتماعی هستند که ضمن تأمین

رضایت مردمی و مشروعیت سیاسی به ثبات و امنیت داخلی نیز منجر می‌شوند. زیرا مردم‌سالاری در معادلات امنیتی معاصر، صرفاً یک روش سیاسی برای اداره جامعه تلقی نمی‌شود؛ بلکه افزون بر آن الگویی عملیاتی به شمار می‌آید که می‌تواند بر مشروع یا نامشروع بودن یک حکومت دلالت داشته باشد. از این منظر جریان قدرت درون یک جامعه با کاربرد «الگوی مردم‌سالار» به ثبات مورد نیاز دست‌یافته و از تعرض مصون می‌ماند؛ حال آن که در غیر این صورت، پشتوانه مردمی‌اش را از دست داده و راه زوال را طی خواهد کرد. معنای این سخن آن است که مردم‌سالاری به تولید مفهوم بنیادین و مهمی چون ثبات منجر می‌شود که برای قدرت‌ها به‌طور سنتی دربردارنده معنای ایمنی بوده است. از سوی دیگر، مردم‌سالاری برای افراد و بازیگران خرده‌ملی، مفهوم رضایت را به دنبال دارد که جوهره امنیت را در اشکال مدرن و ایجابی آن — شکل می‌دهد. عنصر اصلی رضایت، اعتماد مردم به دولت و به یکدیگر است. مسئول اصلی روند اعتمادسازی در جامعه، متوجه علم و دانش است که از طریق نهادهایی مثل آموزش و پرورش و وسایل ارتباط جمعی صورت می‌پذیرد (گیدنز، ۱۳۷۷). به اعتقادی، سه نوع اعتماد در ارتباطات اجتماعی می‌توان مشاهده کرد: اعتماد بنیادین، اعتماد بین‌شخصی و اعتماد تعمیم‌یافته. اعتماد بنیادی یا امنیت هستی‌شناختی، اطمینان به استمرار هویت خود است که از وظایف و توانایی‌های وسایل ارتباط جمعی است. نگاهی به وسعت و قلمرو سرمایه اجتماعی، می‌تواند چشم‌اندازی از میزان تأثیر رسانه‌ها را در تقویت یا تضعیف سرمایه‌های اجتماعی به‌دست دهد. پیر بورديو، جامعه‌شناس معاصر، معتقد است که رسانه‌های جمعی از آن زاویه در تقویت سرمایه‌های اجتماعی مؤثرند که شرایط و فضا را برای کنشگر در جهت «انتخاب عقلانی» فراهم می‌آورند. انتخاب عقلانی و عقلانیت‌گزینی در فضای عمومی کنشگران حائز اهمیت مضاعفی است و سبب تقویت اعتماد بین‌شخصی و افزایش مشارکت عمومی می‌شود (بورديو، ۱۳۸۰). رسانه‌های جمعی با هدایت افکار عمومی در مواقع ضروری مانند انتخابات سبب جلب اذهان و القای مفاهیم سالم در جامعه می‌شوند. سالم‌سازی فضای گذران مطلوب اوقات فراغت، آموزش اصول شهروندی، تنویر و آگاه‌سازی مردم نسبت به حقوق خود، تقویت همگرایی ملی و تسریع روند ملت‌سازی و حتی امت‌سازی (امت اسلامی) و به‌طور خلاصه آگاه‌سازی مردم نسبت به موقعیت اجتماعی و جهانی که در آن قرار دارند، و دعوت مردم برای ساختن و پردازش وضعیت برتر و ارائه تعریفی از خود و شناخت هویت تاریخی از مهم‌ترین کارکردها و دستاوردهای رسانه‌های جمعی در راستای تقویت سرمایه‌های اجتماعی هر جامعه‌ای می‌تواند باشد. از نکات دیگر، نقش رسانه‌ها و ایجاد سرمایه‌های اجتماعی در مواقع بحران است. به تعبیری رسانه‌های جمعی در خلق سرمایه اجتماعی در مدیریت بحران نقش اصلی را بر عهده دارند. زلزله‌ها و سایر پدیده‌های طبیعی از این جمله است. به‌نظر می‌رسد ساده‌ترین مسیر و واضح‌ترین دلیل برای نمایاندن نقش رسانه‌های جمعی در سرمایه اجتماعی و تقویت یا تضعیف آن، نقش رسانه‌های جمعی در شکل‌گیری جامعه

مدنی است. جامعه مدنی (به معنی اصیل و واقعی آن) به عنوان بستر مناسب سرمایه اجتماعی، شکل‌گیری و توسعه خود را مدیون عملکرد رسانه‌های جمعی است. از دیگر سو لازم است که نقش رسانه‌های جمعی را در فرهنگ‌سازی به معنی عام مورد مطالعه و بررسی قرار داده تا از اهمیت نقش رسانه‌ها در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی آگاه شویم. رسانه جمعی در سطوح مختلف، توانایی فرهنگ‌سازی برای گروه‌های سنی مختلف جامعه را دارد. لذا باید گفت که رسانه‌های جمعی بستر ساز و عامل رشد سرمایه‌های اجتماعی در نظام‌های اجتماعی کنونی هستند. افزایش آگاهی عمومی، حساسیت مردم نسبت به مسائلی از جمله انتخابات و یا حوادث ملی و افزون‌شدن میل به همگرایی، از مؤلفه‌ها و مصادیق تأثیر رسانه بر سرمایه اجتماعی است. بنابر آنچه گفته شد رسانه‌ها در دوران کنونی می‌توانند با تأثیر بر سرمایه اجتماعی و قدرت نرم دولت‌ها نقش بسیار مهمی را در جهت امنیت ملی کشورها و از آن جمله کشورمان ایفا کنند. علاوه بر این رسانه‌های جمعی کشورمان می‌توانند از طریق مقابله با جنگ نرم ایالات متحده آمریکا در برابر جمهوری اسلامی ایران بر امنیت و قدرت ملی بیفزایند. زیرا به نظر می‌رسد به‌رغم تنوع و تکثری که در تئوریزه کردن راهبردهای کلان واشنگتن در قبال جمهوری اسلامی در عرصه آکادمیک و محافل سیاسی — رسانه‌ای وجود دارد، رویکرد جنگ نرم، (با کاربرد وسیع رسانه‌ای) از اهمیت خاصی برخوردار است.

جنگ نرم به عنوان یک فرایند هدایت شده به شدت متأثر از محیط داخلی و محیط بین‌المللی است. در محیط داخلی، زمینه‌های تهدیدات نرم بسیار گسترده و پیچیده هستند. به نحوی که از سوءرفتار یک پلیس در برخورد با مردم تا سوءمدیریت در بخش‌های اجرایی و فساد اداری و ... می‌تواند عاملی برای ایجاد زمینه‌های کاهش اعتماد مردم به دولت، جنگ نرم و نارضایتی عمومی باشند. به همین دلیل در عرصه داخلی تمام دستگاه‌های دولتی در جلوگیری از شکل‌گیری زمینه‌های جنگ نرم مسئولیت دارند.

اساساً بدون بالابردن ظرفیت مسئولیت‌پذیری تمام دستگاه‌های دولتی نمی‌توان با تهدیدات نرم و جنگ نرم مقابله کرد. بر همین اساس با غالب شدن نگرش ایجابی بر محیط امنیتی نظام بین‌الملل (هدلی آرکس)، تلاش ایالات متحده آمریکا برای ایدئولوژیک ساختن نظام بین‌الملل و تشدید فضای روانی و تهدیدات نرم علیه ایران، دولتمردان کشورمان برای افزایش توانمندی رسانه‌های جمعی برای ایجاد سرمایه اجتماعی و به تبع آن افزایش مشارکت، آگاهی و عقلانیت جمعی در رفتارهای سیاسی، اعتماد اجتماعی، وفاداری مردم به دولت، مشروعیت و ثبات سیاسی و قدرت نرم خود برای مقابله با این تهدیدات باید به راهکارهای ذیل توجه کنند:

پیشنهادهای مربوط به رسانه‌ها

۱. همان‌طور که می‌دانیم رادیو و تلویزیون دارای کارکردهای ساده و پیچیده‌ای در زمینه تغییر نگرش و افکار و رفتار مخاطبان، تغییر فرهنگ عمومی، اثرگذاری بر باورهای مردم، و

هدایت افکار عمومی، کارکردهایی در زمینه فرهنگ‌پذیری، مهندسی فرهنگی و شکل‌دهی افکار عمومی، کارکردهایی در زمینه بالابردن مشارکت سیاسی مردم از طریق حضورشان در انتخابات، نقد عملکرد دولت و توجیه برنامه‌های آن برای مردم و افزایش ثبات و مشروعیت سیاسی است. موضوع همه این کارکردها می‌تواند مؤلفه‌ها و شاخص‌های سرمایه اجتماعی باشد. به هر روی، رادیو و تلویزیون ابزارهای دولتند و انتظار بر این است که اخبار و برنامه‌های آن‌ها به تقویت برخی از شاخص‌های سرمایه اجتماعی بپردازند.

بنابراین رسانه باید با تدابیر ویژه هر روز مخاطبان بیشتری را به خود جلب کند و از میزان استفاده از رسانه‌های کشورهای همجوار بکاهد. برای این منظور توجه به علایق و نیازهای مردم و انجام طرح‌های نیازسنجی برای شناسایی و اولویت‌بندی خواسته‌ها و انتظارات مردم راهکارهای مناسبی تلقی می‌شوند؛

۲. رسانه با بازاندیشی در محتوای برنامه‌های خود عمیقاً متوجه مضامین سرمایه اجتماعی و تقویت آن‌ها باشد؛

۳. رسانه از فرصتی که دارد یعنی از اعتمادی که به آن شده است، در جهت اصلاح روابط اجتماعی میان مردم و بین مردم و دولت استفاده کند؛

۴. مردم ارزیابان خوب رسانه هستند. آنان نقش رسانه‌ها را در وحدت و انسجام مردم نمی‌دانند و رسانه باید با تبلیغ و ترویج نقاط اشتراک مردم و اظهار عوامل و مواردی که حس دیگر دوستی و اتحاد را تحکیم می‌کند، وحدت‌آفرین شود و به هدف وجودی خود جامعه عمل بپوشاند.

۵. رسانه‌ها با انعکاس خواسته‌ها و مطالبات مردم به دولتمردان و اعلام برخی دستاوردهای نهادهای دولتی به مردم از طرف دولت، به تولید سرمایه اجتماعی بپردازد؛

۶. رسانه‌ها آموزش و تبلیغ ارزش‌ها و هنجارهای رسمی کشور را برای بسترسازی با هم بودن و ایجاد توافقات اساسی بین مردم در دستور کار خود قرار دهند. از بین نهادهای مدنی شاید هیچ‌یک به اندازه صدا و سیما و نیروی انتظامی به یکدیگر مرتبط و نیازمند نباشند. قاعده بر این است که نیروی انتظامی اخبار و اطلاعات موثق درباره اجتماع و به‌ویژه درباره انحرافات اجتماعی را به منظور تهیه برنامه‌های مطلوب رسانه‌ای در اختیار صدا و سیما قرار دهد؛

۷. راهکارهایی اندیشیده شود که صدا و سیما و نیروی انتظامی به عنوان دو نهاد دولتی در زمینه دادن اطلاعات و ترسیم سیمای جامعه از سوی نیروی انتظامی و تهیه برنامه مرتبط و مؤثر برای کاهش انحرافات اجتماعی، ارتباطات دو جانبه بیشتری داشته باشد.

پیشنهادهای و راهکارهای مربوط به دولت

۱. افزایش کارآمدی: به عبارت دیگر دولت باید بتواند گسست بین خواسته‌های به حق مردم و خدمات دولتی را کاهش داده و مردم آن را دولتی «خدمتگذار» ببانند. هر چه دولت از انجام مسئولیت‌های خود در قبال مردم و تأمین نیازمندی‌های آنان ناتوان‌تر باشد، ائتلاف سرمایه اجتماعی بیشتر خواهد بود؛
۲. کاهش فساد: نفوذ فساد (در انواع مختلف اداری، اقتصادی، فرهنگی و...) به درون ساخت رسمی قدرت، می‌تواند به زوال سرمایه اجتماعی منجر شود. بنابراین مقابله قاطع و جدی با فساد در بدنه قدرت، ضامن صیانت از سرمایه اجتماعی و افزایش آن است؛
۳. رفع تعارضات ساختاری: بروز تنش در درون ساخت رسمی قدرت و تقابل نیروهای اصلی تصمیم‌ساز، در هر سطح و اندازه‌ای که باشد به افت سرمایه اجتماعی منتهی می‌شود. بنابراین تحصیل وحدت در درون ساخت رسمی قدرت و تقویت آن، گام نخست در پاس‌داشت سرمایه اجتماعی به شمار می‌آید؛
۴. مشارکت جویی: دولت موظف است تا زمینه لازم را برای مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف اعمال مشروع قدرت فراهم آورد و از بروز گسست «مردم-حکومت» ممانعت به عمل آورد. هر روندی که دولتمردان را از مردم دور سازد، در واقع روندی «منفی» برای سرمایه اجتماعی به شمار می‌آید؛
۵. قدردانی: قدرت سیاسی موظف است نسبت به سرمایه‌های خود قدردان باشد و بدین ترتیب نیروهای وفاداری را که به‌رغم قلت تعدادشان در بحران‌ها، مسئولیت اصلی را به دوش می‌گیرند، برای خود نگه دارد. قدردانی از این سرمایه‌ها دو تأثیر مهم دارد: نخست به حفظ آن‌ها کمک می‌کند و مانع از هدررفت آن‌ها می‌شود و دیگر آنکه جامعه را تهییج کرده و دیگران نیز باور می‌کنند که در صورت فداکاری و حضور مؤثر، مورد بی‌مهری قرار نخواهند گرفت؛
۶. پیشبرد طرح‌های توسعه‌ای در مناطق محروم و مرزی در ابعاد مختلف جهت از بین بردن ظرفیت‌های واگرایی و زمینه‌های اعتراض اجتماعی مانند فقر، ناامنی، تورم، بیکاری، ترافیک و...؛
۷. پرهیز از تهدیدانگاری بیش از حد در فعالیت نهادهای غیردولتی و گسترش آزادی‌های مدنی در چارچوب قانون اساسی همراه هوشیاری لازم جهت اجتناب از تهدیدات احتمالی این نهادها در حوزه‌های امنیت سیاسی و اجتماعی؛
۸. تلاش برای عملیاتی کردن حداکثر ظرفیت‌های معطل مانده قانون اساسی در حوزه مردم‌سالاری دینی؛
۹. تقویت زیرساخت‌های فرهنگی — آموزشی برای تقویت حس میهن‌دوستی؛
۱۰. تقویت کنترل و نظارت عام بر نهادهای غیردولتی با قانون‌گذاری مناسب در این حوزه؛

۱۱. نظارت و کنترل بر سازمان‌های مردم‌نهاد و موضوع فعالیت آنان و به ویژه درآمدها و کمک‌های مالی به آنان؛
۱۲. همسان‌کردن ظرفیت‌های سازمان‌های امنیتی کشور با ماهیت تهدیدات نرم؛
۱۳. افزایش کارآمدی نظام اداری و اجرایی کشور؛
۱۴. عدم اعمال محدودیت برای عضویت در نهادهای دولتی و سیاسی برای نخبگان در راستای جلوگیری از جذب آنان در جبهه مخالفان.

پیشنهادهای و راهکارهای مربوط به نهادهای مدنی

۱. آگاهی بخشی: نهادهای مدنی اگر چه کانال انتقال خواسته‌های مردمی به نظام سیاسی هستند، اما این نافی نقش دیگر آن‌ها که «آگاهی‌بخشی» است، نمی‌شود. بدین معنا که خدمات و کارهای ویژه دولتی نیز باید به اطلاع مردم برسد تا نسبت به حکومت احساس تعلق کنند. نهادهای مدنی و منظم‌کردن خواسته‌ها نیز از جمله کارهای مهمی است که این نهادها قادر به انجام آن هستند؛
۲. امیدبخشی: پرداختن به مشکلات نباید به معنای ایجاد یأس در مردم باشد؛ بلکه این اقدام باید به گونه‌ای انجام پذیرد که ضمن طرح مشکلات، بتواند آینده‌ای روشن را برای جامعه و حکومت ترسیم کند؛
۳. جلوگیری از تنش: هرج و مرج‌گرایی و برهم‌زدن نظم جامعه به عنوان «رقابت سیاسی» نه تنها وحدت ملی بلکه سرمایه اجتماعی را تهدید می‌کند. ترویج الگوی رقابت سالم سیاسی، از جمله کار ویژه‌های مؤثر این نهادها برای افزایش سرمایه اجتماعی به شمار می‌آید؛
۴. اصلاح‌گری: نهادهای مدنی با تجمیع خواسته‌های مردمی باید حکومت را در مقابله با مفاسد و مشکلات یاری رسانیده و بدین‌ترتیب ضمن فراهم‌آوردن زمینه مشارکت هر چه بیشتر مردم، آن را در راستای منافع ملی نهادهای سازند؛
۵. وحدت‌بخشی: سرمایه اجتماعی به میزان زیادی از ناحیه «هویت اجتماعی» قوت می‌گیرد. براین اساس نهادهای مدنی چنانچه بتوانند در چارچوب قوانین و ضوابط مربوط به تشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به جذب افراد و انسجام بخشی به آن‌ها، همت گمارند؛ خواهند توانست جامعه را از حالت «ذره‌ای» (اتمیک) خارج و تبدیل به کلی واحد سازند که از جمله خدمات ارزنده به سرمایه اجتماعی به شمار می‌آید.

پی‌نوشت

۱. انعطاف‌پذیری یک اصطلاح روانشناسی است که به میزان تحمل مشکلات و چالش‌ها به وسیله افراد یک جامعه اشاره دارد. اگر یک ملت دارای انعطاف‌پذیری باشند، به راحتی می‌توانند با تحمل مشکلات و

چالش‌ها دوباره به حالت و شکل اولیه خود بازگردند. رضایت، اعتماد سیاسی و میهن‌پرستی و انسجام ملی از عناصر بسیار مهم تشکیل‌دهنده انعطاف‌پذیری ملی است.

منابع

- افتخاری، اصغر. *ثبات سیاسی رسانه‌ای*، به نقل از جمعی از نویسندگان در: رسانه‌ها و ثبات سیاسی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- افتخاری، اصغر. (گردآوری و ترجمه)، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- افتخاری، اصغر. (به اهتمام)، *ناامنی جهانی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- افتخاری، اصغر. رویکردهای پوزیتویستی در مطالعات امنیتی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گفت‌وگوی علمی، شماره: ۱۵ - ۷ - ۴ - ۴، ۱۳۸۱.
- بورديو، پی‌یر. نظریه کنش، ترجمه مرتضی مردیها، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول ۱۳۸۰.
- قوام، عبدالعلی. جهانی شدن و جهان سوم: روند جهانی شدن و موقعیت جوامع در حال توسعه در نظام بین‌الملل. وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲.
- لش، اسکات، جامعه‌شناسی پست مدرنیسم، ترجمه محسن چاوشیان، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۳.
- کاستلز، مانوئل. *عصر اطلاعات: قدرت و هویت*، ترجمه حسن چاوشیان، جلد دوم، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.
- الوانی، مهدی؛ سید تقوی، میرعلی. «سرمایه اجتماعی، مفاهیم و نظریه»، فصلنامه مدیریت، شماره ۳۴ - ۳۳، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
- الباسی، محمدحسین. «افکار عمومی آمریکا و عملیات روانی دستگاه حکومتی و تبلیغاتی آن کشور برای مجاب سازی»، *فصلنامه عملیات روانی*، سال اول، شماره ۲، ۱۳۸۲.
- راجرز، پل، زوال کنترل: امنیت جهانی در قرن بیست و یکم، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی و مژگان جبلی، مطالعات راهبردی، آبان ۱۳۸۴.
- دلاورپور اقدم، مصطفی. «آسیب‌شناسی فرقه وهابیت»، دوهفته‌نامه پگاه حوزه، ش ۲۷۳، بهمن ۱۳۸۸.
- کالبرایت، جان کنت. *آنتانومی قدرت*، ترجمه محبوبه مهاجر، نشر سروش، ۱۳۷۱.
- نای، جوزوف. «قدرت نرم»، ترجمه محمود عسگری، نشریه راهبرد دفاعی، ۱۳۸۳.
- فروغی نیا، حسین. «جهانی شدن، بحران مشروعیت و تأثیر آن بر مدیریت امنیت ملی در کشورهای در حال توسعه»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۲۷.
- سلطانی فر، محمد و شهناز هاشمی، پوشش خبری، انتشارات سیمای شرق، تهران: ۱۳۸۲.
- شیرازی، محمد. *جنگ روانی و تبلیغات مفاهیم و کارکردها*، انتشارات نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۶.
- عبدالله‌خانی، علی. *رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران*، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۵.

فوکویاما، فرانسیس، *پایان نظم-سرمایه اجتماعی و حفظ آن*، ترجمه غلامعباس توسلی، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹.

کلمن، جیمز. *بنیادهای نظریه اجتماعی*، ترجمه منوچهر صبوری، نشرنی، ۱۳۷۷.

گیدنز، آنتونی. *پیامدهای مدرنیست*، محسن نراقی، نشر مرکز، ۱۳۷۷.

نظام بهرامی کمیل. «نظریه رسانه‌ها جامعه شناسی/ارتباطات»، انتشارات کویر، ۱۳۸۸.

Buzan, Barry. "New patterns of global security on the twenty-first century", *International Affairs*, 67, no. 3, July, 1991.

Bourdieu, Pierre. "The Forms of Capital", *Handbook of Theory and the Search for the Sociology Educationed* J.G. Richardson. (New York: Press, 1986 a).

Bourdieu, Pierre, "An Invitation to Reflexive Sociology", (University of Chicago Press and Polity 1992).

Bourdieu, Pierre. "Science of Science Reflexivity". Translated by Richard Nice, (Polity 2004).

Qeester, H George. "Nontraditional Uses of Military Forces" in *Security Studies For 21 Century*, Washington & London, Brasseys, 1997, pp. 61-67.

Fuller, Graham. "The Future of Political Islam Avilble" [http://www.polgrave.usaCom/catalogue/index.asp?islon= 1403961360](http://www.polgrave.usaCom/catalogue/index.asp?islon=1403961360).

<http://en.wikipedia.org/wiki/Soft-Security>

<http://www.usemod.com/cgi-bin/mb.pl?softsecurity>

Nye, Joseph S. "Propaganda Isn't the War: Soft Power", *The International Herald Tribune*, January 10, 2002.

Joseph S. Nye, "The Paradox of American Power: Why The World's only Super Power Can't Go It Alone" Book Discussion, Carnegie, 2002, p. 2.

Jeffrey, Donovan, "Iran: Pressure Builds on Washington to Promote 'Regime Change,'" *Radio Free Europe*, June 17, 2003

J. Scott, Carpenter, "How We Can Bring Him Down," *New York Daily News*, September 24, 2000.

J. Scott, Carpenter. "How We Can Bring Him Down," *New York Daily News*, September 24, 2007.

A. Lomagin, Nikita. "Soft Security Problems in Northwest Russia", *Occasional Seminar*, Harward, 14 March 2002, pp. 1-2.

Schutt, Randy. *Effective Nonviolent Action*, Vernal Education Project, Papers, 2006

Telhami, Shibley. *Annual Arab Public Opinion Poll Survey of the Anwar Sadat Chair for Peace and Development at the University of Maryland* (with Zogby International March 2008), <http://sadat.umd.edu/surveys/2008%20Arab%20Public%20Opinion%20Survey.ppt> The Role Of Muss Media In Creating Social Capital. (Gittl and Vidul, 1998).